

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تجددای از آسمان
پاسگاه زید

نویسنده: محسن مطلق
 دبیر مجموعه: احمد دهقان

ناشر: سازمان هنری و ادبیات دفاع مقدس
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۱۱-۹

مدیر هنری: محمد صمدی | صفحه آرایی: سمیه روح الهی
 نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۳ | شمارگان: ۳۰۰ | نسخه | قیمت: ۵۰۰۰ تومان

۱) ستاد مرکزی راهیان نور / تلفن: ۵-۸۸۳۴۶۶۶۱
 ۲) فروشگاه صریح/ خیابان انقلاب/ روبروی دانشگاه تهران
 پلاک ۱۲۶۶ / تلفن: ۶۶۹۵۴۱۰۸



سروشانه: مطلق، محسن، ۱۳۸۸ -
 عنوان و نام پدیدآور: پاسگاه زید
 مشخصات نشر: تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس،
 ۱۳۹۳

متخصصان طراحی: ۱۰۴ ص، معنور، ۱۷۸۱۲ م.م
 فروست: قطعه‌ای از آسمان (دبیر مجموعه احمد دهقان،
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۱۱-۹
 وضعیت فهرست نویسی: فهرستی مختصر
 یادداشت: این مدرک در آدرس <http://opac.nliai.ir>
 قابل دسترسی است.

شماره افزوده: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۶۹۱۷۴

این کتاب با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است.

قطعه‌ای
از آسمان

پایگاه
زیاد

محسن مطلق



ستاد مرکزی راهیان نور

مقدمه

هنگامی که در سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ شیپور نبرد حق علیه باطل در جبهه‌های جنگ به صدا در آمد، کمتر کسی گمان می‌برد که اردوگاه‌های جنگی در پشت جبهه‌ها و جای‌جای منطقه نبرد، روزی زیارتگاه و خانقاه عاشقان شود. اما بلافاصله پس از خاموشی آتش توپخانه‌ها، آن پیر و مقتدای رزمندگان، در پیامی این نوید را داد و خطاب به فرزندان برومندش چنین سخن گفت: «در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مسأله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما برای درک کامل ارزش و راه

شهیدان مان فاصله طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربیت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.»

و هنوز گرد و غبار میادین نبرد فرو ننشسته بود که خیل عاشقان به سوی سرزمین‌های نور رهسپار شدند. این مسافران، می‌خواستند از تک‌تک آن لحظات بشنوند و جای‌جای مناطق را ببینند تا روح و جان‌شان با مردان مرد این دیار عجین شود و جرعه‌ای از پیاله عرفان ناب که از شهادت سرچشمه گرفته است، بنوشند. و به راستی که این دروازه‌های بهشت، امروزه خانقاه عاشقان شهادت است و زائرانش با بوی شهیدان قوت می‌گیرند.

مجموعه کتاب‌های «قطعه‌ای از آسمان» قصد دارد تا امر مقتدای عاشقان و ولی امر مسلمین را لیبیک گوید؛ آن‌جا که فرمودند:

«منطقه بیت‌المقدس را نشان می‌دهید، یک مقدار بیابان است، معلوم است که نیروهایی بودند. این که شناسنامه این منطقه معلوم

باشد، معلوم بشود که این جا چه اتفاقی افتاده، چه شد که نیروهای مسلح به فکر افتادند که از این منطقه حملات خود را شروع کنند، چطور شد که این چهار مرحله یا پنج مرحله عملیات بیت المقدس پیروز شد، چه رنج‌هایی را رزمندگان در این عملیات متحمل شدند تا توانستند به پیروزی برسند، پیروزی چطور به دست آمد، این جا را باید آن کسی که می‌رود، بداند. برای هر یک از مناطق مهم شناسنامه درست کنید، یک شناسنامه منطقی، نه کتاب مفصل.»

مجموعه کتاب‌های قطعه‌ای از آسمان، شناسنامه تمام مناطق خاطره‌انگیز را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. نویسندگان این مجموعه بر آنند تا علاوه بر ذکر مشخصات و مختصات هر مکان، با یادآوری خاطرات تاریخ‌سازان آن، مشتاقان را به آن لحظات ناب رهنمون باشند. امید که بتوان قطره‌ای از عطش زائران و مخاطبان را برآورده ساخت.

ستاد مرکزی راهیان نور

سازمان هنری و ادبیات

دفاع مقدس

فصل اول



«وقتی عملیات رمضان شروع شد، من دریگان توپخانه، در محور پاسگاه زید، قسمت هدایت آتش خدمت می کردم. مقرر ما درست روبه روی بهداری بود. چند روز از شروع عملیات می گذشت. در آن جا هر روز صبح، پسر کم سن و سالی را می دیدم که با دست های باندپیچی شده، به بهداری می آید تا زخم های دستش را تیمار کند. برایم جای سؤال بود که این رزمنده چه به روزش آمده و چرا دستانش باندپیچی است؟

يك روز صبح، وقتی از سنگر بهداری بیرون آمد، جلوی راهش ایستادم و او را به سنگر خودمان دعوت کردم. چه قیافه

معصومانه‌ای داشت! چشمانش پُر از اشک بود. معلوم بود بتادینی که برای شستشو روی زخم‌های دستش ریخته‌اند، حسایی حالش را جا آورده است.

مرتب دستانش را در هوا تکان می‌داد و از سوزش و درد، آه می‌کشید. پرسیدم: «قضیه چیست؟! چه بلایی سرت آمده؟» گفت: «ما جزو گردان‌هایی بودیم که شب اول کار کردند. ما همان شب، منطقهٔ پاسگاه زید را پشت سر گذاشتیم و تا نزدیکی کانال ماهی پیش رفتیم. اما روز بعد، عراق پاتک کرد و چون با دو طرفمان الحاق نداده بودیم، دستور دادند به عقب برگردیم. محاصره شده بودیم. عراقی‌ها در چند متری ما بودند. با آن همه مجروح، به سختی عقب می‌آمدیم. اوضاع هر لحظه بدتر هم می‌شد. درست در همان موقع که فکر می‌کردیم دیگر اسیر می‌شویم، یک نفربر ایرانی از گرد راه رسید. تیر عراقی‌ها از بغل گوشمان رد می‌شد. سریع بچه‌های مجروح را سوار نفربر کردیم. بقیه هم به زور سوار شدند؛ آن قدر که دیگر برای ما جا نبود. من و چند نفر دیگر، روی نفربر دراز کشیدیم و برای این که نیفتیم، لولهٔ آگروز نفربر را گرفتیم. آگروز داغ بود و دستمان را می‌سوزاند، اما بهتر از اسارت بود. حاضر بودم دست‌هایم را قطع کنند، اما اسیر نشوم. وقتی به

عقب رسیدیم، دستانم تاول زده بود. این زخم‌ها یادگار آن روز عقب‌نشینی است. حالا اگر خوب بشود، به مرحلهٔ دیگر عملیات هم می‌رسم. ان شاء الله.»^۱

□

در ۸۰ کیلومتری مسیر جادهٔ اهواز - خرمشهر، جاده‌ای منشعب می‌شود که ما را به سمت مرز و منطقهٔ عملیاتی پاسگاه زید می‌رساند. زید، نام پاسگاهی است که پیش از جنگ، در نوار صفر مرزی عراق قرار داشت و به دلیل نبرد سختی که در عملیات رمضان در این منطقه صورت گرفت، شهرت پیدا کرد و هم‌اکنون، نام تمام این منطقه را با نام پاسگاه زید می‌شناسند. گرچه بعد از جنگ، چیزی از این پاسگاه و برج و باروی آن باقی نماند، اما تا کیلومترها، نام پاسگاه و منطقهٔ زید، روی مسیرها و بیابان‌های اطراف خودنمایی می‌کند.

پاسگاه «۲۵ کیلومتر» یکی از پاسگاه‌های مرزی جمهوری اسلامی با کشور عراق، در شمال خرمشهر است. بر مبنای پاسگاه مرزی شلمچه به طرف شمال، پاسگاه‌های مرزی هر ۱۲/۵ کیلومتر

۱. خاطره‌ای از حمید چاوشی، انتشار یافته در سایت اطلاع‌رسانی حوزه:

نام‌گذاری شده‌اند. لذا روبه‌روی پاسگاه زید عراق، پاسگاه ۲۵ قرار می‌گیرد.

مرزبانی این پاسگاه، به انضمام جاده‌ای که پیش از انقلاب شنی بود، از سه‌راه حسینیه شروع و پس از عبور از پاسگاه کیلومتر ۲۵، تا کیلومترها در داخل خاک عراق امتداد می‌یافت. این جاده بین‌المللی و مخصوص، برای ترانزیت کالا مورد استفاده قرار می‌گرفت. به همین جهت، با شروع جنگ، ارتش عراق این محور را به عنوان یکی از راه‌های دستیابی آسان و مطمئن برای انتقال ادوات و نیروی زرهی خود برگزید.^۱ به نحوی که بسیاری از تیپ‌ها و لشکرهای خود را از این راه تدارک می‌کرد.

سه‌راه حسینیه، در میانه جاده اهواز - خرمشهر قرار دارد که یک راه آن به سمت غرب می‌رود و قبل از انقلاب، تا پاسگاه «کیلومتر ۲۵» ادامه می‌یافت. روستای حسینیه، در کنار ریل راه آهن واقع شده است و کمی پایین‌تر از آن سه‌راه، ایستگاهی به همین نام وجود دارد که بیشتر، یک ایستگاه فنی برای تعویض و مرمت ریل‌ها می‌باشد.^۲

۱. از خرمشهر تا فاو؛ تحلیلی نظامی، سیاسی از سیر چهار سال جنگ (تیر ۶۱ تا مرداد ۶۵)، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۶۹

۲. این ایستگاه، با شروع و گسترش جنگ، یکی از اهداف ثابت توپخانه ارتش عراق بود که رفته رفته از میان رفت و آثاری از آن بر جانماند.

برای معرفی پاسگاه زید، باید به نام مناطقی در اطراف اشاره کرد.

جاده اهواز - خرمشهر: جاده استراتژیک اهواز - خرمشهر که نسبت به زمین منطقه مرتفع بوده و تنها عارضه‌ای است که بر دشت وسیعی از منطقه، در حد فاصل رود کارون تا نزدیکی مرز یعنی در شرق و غرب جاده مسلط است. جاده آسفالت اهواز - خرمشهر به مسافت ۱۳۰ کیلومتر، خرمشهر را به مرکز استان خوزستان متصل می‌کند و خط آهن اهواز - خرمشهر نیز در غرب همین جاده امتداد یافته است. جاده اهواز - خرمشهر به صورت شمالی - جنوبی حدود ۱۵ کیلومتر از مرز ایران و عراق فاصله دارد. پاسگاه کیلومتر ۲۵، در ۱۴ کیلومتری غرب جاده قرار دارد و پاسگاه زید نیز کمی دورتر، در داخل خاک عراق واقع شده است.

جاده حسینی - پاسگاه کیلومتر ۲۵: در عملیات بیت المقدس، در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۶۱ (چهارمین روز نبرد)، قرارگاه فتح در جناح شمالی، به جای این که به خط مستقیم به جلو پیشروی نماید، در امتداد جاده حسینی - پاسگاه کیلومتر ۲۵ یعنی به طور مورب خود را به مرز رساند. این مایل بودن جناح شمال قرارگاه فتح، به

دو منظور صورت گرفت. یکی این که از امتداد جادهٔ حسینه - پاسگاه کیلومتر ۲۵ که از سطح زمین حدود ۲ متر ارتفاع داشت، به صورت خاکریز آماده برای حفظ جناح خود استفاده کند و دیگر این که یگان‌های زرهی از لشکر ۹ عراق را در این قسمت، در مقابل دو جبهه نیروی خودی درگیر کند و مقاومت آن‌ها را بین این دو جبهه تقسیم کند.

حالت جادهٔ حسینه - پاسگاه کیلومتر ۲۵، یگان‌های دشمن را در وضعیت نامساعد و نامتعادلی قرار می‌داد که ناگزیر می‌شدند برای داشتن وضعیت مناسب پدافندی، در خط سرپل و امتداد جادهٔ حسینه عقب کشیده و نهایتاً در خاکریزهای مرزی مستقر شوند که به مفهوم ساده‌تر، یعنی این قسمت را بدون درگیری واگذار کنند. به همین دلیل، ارتش عراق در روز ۱۸ اردیبهشت، این منطقه را بدون هیچ‌گونه درگیری رها کرد و تا جفیر و مرزهای بین‌المللی عقب نشست.

جاده شاه‌حسینی: در کیلومتر ۷۲ جادهٔ اهواز - خرمشهر، این جاده به طول ۱۴ کیلومتر، حدفاصل کوشک و منطقهٔ زید به سمت منطقهٔ عملیاتی رمضان قرار دارد و پس از عبور از دژ

نیروی زمینی ارتش، به دژ مرزی ایران و عراق می‌رسد. کمیته تفحص شهدا در این منطقه فعال بوده و تعداد زیادی از شهدای عملیات رمضان را به دست آورده است. در جاده تا مرز، دو دژ به نام دژ ارتش جمهوری اسلامی ایران و دژ مرز ایران و عراق وجود دارد. ۱۲ شهید گمنام در روز عرفه در سال ۱۳۷۹ در این منطقه، با حضور تعدادی از خانواده شهدا و کاروان‌های راهیان نور، تشییع و در ضلع غربی دژ ارتش به خاک سپرده شدند.

پاسگاه بوبیان: پاسگاه بوبیان، یکی از پاسگاه‌های مرزی کشور عراق می‌باشد که در جنوب پاسگاه کیلومتر ۲۵ ایران قرار دارد. این پاسگاه یکی از اهداف اولیه عملیات کربلای ۵ بوده است. پاسگاه بوبیان، در شمال پاسگاه کوت سواری عراق، شرق بصره و شمال شلمچه واقع است. خاکریز احداثی در کنار این پاسگاه که به عنوان خط پدافندی دشمن در شمال شلمچه بود، یکی از اهداف اولیه عملیات کربلای ۵ محسوب می‌شد. جلوی پاسگاه و خاکریز آن منطقه، پوشیده از آب و موانع بود، لذا تصرف منطقه پاسگاه بوبیان از اهمیت بالایی جهت پیروزی عملیات کربلای ۵ برخوردار بود.

پاسگاه حسینه: ایستگاه حسینه، یکی از ایستگاه‌های راه آهن اهواز - خرمشهر است که در کنار آن، پاسگاه حسینه قرار دارد. از کنار این پاسگاه، جاده‌ای به طرف غرب ادامه دارد که جاده خرمشهر را به مرز یعنی پاسگاه کیلومتر ۲۵ و سپس پاسگاه زید عراق متصل می‌کند. ایستگاه حسینه را قلب منطقه عملیات بیت‌المقدس می‌دانند. لذا یکی از شدیدترین درگیری‌های عملیات بیت‌المقدس در همین مکان رخ داده است.

پاسگاه طلائییه: در سال ۱۳۵۰ دولت عراق شروع به احداث جاده‌ای از نشوه به سمت طلائییه قدیم کرد که با عکس العمل دولت ایران مواجه شد. چون در آن موقع خط مرزی از محل پاسگاه مرزی کوشک به طرف شمال تعیین نشده بود، منطقه پاسگاه طلائییه قدیم مورد اختلاف ایران و عراق بود. عدم تعیین خط مرز در این منطقه، سبب بروز درگیری‌هایی بین نیروهای ایران و عراق شد و پاسگاه طلائییه جدید در شرق پاسگاه قدیم احداث شد.

پاسگاه کوت‌سواری: پاسگاه کوت‌سواری یکی از پاسگاه‌های مرزی کشور عراق است که در جنوب پاسگاه زید قرار دارد.

خاکریز کوت‌سواری به عنوان يك سرپل در عملیات کربلای ۵ از اهمیت بالایی برخوردار بود.

کانال ماهی: کانال ماهی توسط دولت عراق از قبل جنگ احداث شده بود که یک کانال ماهیگیری محسوب می‌شد که در صورت جنگ و تهدید نظامی، با کاربرد دفاعی، در برابر بصره قرار داشت. این کانال در عملیات رمضان و کربلای ۵ مورد هجوم قرار گرفت و رزمندگان توانستند از آن عبور کنند. در ضلع غربی کانال، خاکریزهایی به شکل نون ساخته شده بود.

کوشک: زاویه و پیچ مرزی ایران و عراق در منطقه جنوب، به عنوان کوشک شناخته می‌شود. کوشک، بیابان پهناور و فاقد عارضه‌ای است که در منتهی‌الیه شمال غرب محور دبحردان به طلایه واقع شده است. در ابتدای جنگ، دشت کوشک محور پیشروی یگان‌های رزمی دشمن به سوی اهواز بوده است.

زاویه کوشک در واقع خطرناک‌ترین معبر نفوذی دشمن برای رسیدن به شهر اهواز بود. دشمن، در ابتدای جنگ، با عبور از این منطقه، جاده اهواز - خرمشهر را تصرف کرد و سپس به طرف اهواز

ادامه مسیر داد. یکی از محورهای اصلی عملیات رمضان در سال ۱۳۶۱ از زاویهٔ کوشک بود. تا پایان جنگ تحمیلی، جبههٔ کوشک یکی از حساس‌ترین جبهه‌های دفاع مقدس بود.

□

زید و مناطق اطراف در مرز ایران و عراق از جبهه‌های مهم جنگ هشت‌ساله بود. از محورهای معروف این منطقه، می‌توان از دژ عراق نام برد. دژ عراق مشتمل بر دو رشته خاکریز بلند و عریض بود که به آن خاکریز دوجداره نیز می‌گفتند که عراقی‌ها آن را در نقطهٔ صفر مرزی برپا کرده و امتداد داده بودند. این دژ، بعدها در عملیات مختلف، از چند نقطه شکافته شد تا معبری برای عبور یگان‌های خودی باز شود.

در طی جنگ تحمیلی، دیدار از این خاکریزها و دژ عراق، برای خبرنگاران و همچنین نیروهایی که به دیدار از جبهه‌های جنگ می‌آمدند، مایهٔ مباهات و سندی برای پیروزی رزمندگان اسلام محسوب می‌شد. تا مدت‌ها نیز رزمندگان از این اثر با سربلندی و غرور یاد می‌کردند.

گورستان بعثی‌ها نیز یکی دیگر از مناطق معروف پاسگاه زید بود. این گورستان در داخل خاک ایران قرار داشت و سند تجاوز

ارتش عراق به سرزمین پهناور ایران محسوب می شد. در آن دوران، کسانی که برای بازدید از جبهه‌ها راهی این سرزمین می شدند، به گورستان بعضی‌ها می آمدند تا از نزدیک این سند آشکار تجاوز به حریم ایران اسلامی را از نزدیک ببینند و بر سرنوشت ساکنان آن تأسف بخورند.

در آن میان، اما تابلونوشته‌ها و یادگاری‌هایی که افراد و یگان‌های مختلف نوشته و کنار این گورها نصب کرده بودند، دیدنی بود و خواندنی به نظر می رسید:

- سند تجاوز به ایران اسلامی

- عاقبت کشورگشایی

- برای صدام هم جا بگذارید

و یا تابلویی که روی آن نوشته شده بود: این متجاوزین به دست پرتوان رزمندگان فلان واحد یا یگان به هلاکت رسیده‌اند.^۱

با پایان گرفتن جنگ، هیأت تفحص، اجساد مدفون شده در این گورستان را با پیکر شهدای ما در آن سوی مرز معاوضه کرد و این گورستان از خاک ایران برچیده شد و رفته رفته به ورطه فراموشی سپرده شد.

۱. جاده‌های خلوت جنگ، محسن مطلق، تهران، سورۀ مهر، ۱۳۸۳

از دیگر خصوصیات منطقهٔ پاسگاه زید، همجواری این محور با مناطق عملیاتی محور کوشک و شلمچه است. پاسگاه زید از شمال به منطقهٔ کوشک، از جنوب به منطقهٔ شلمچه، و از شرق به جادهٔ اهواز - خرمشهر محدود می‌شود. از کوشک می‌توان وارد جزایر مجنون شد و از شلمچه در جنوب نیز می‌توان به اروندرود رسید.

در منطقهٔ پاسگاه زید، عارضهٔ طبیعی چندانى وجود ندارد و زمین صاف و یکدست است. تا کیلومترها، نه تپه‌ای وجود دارد و نه پوشش گیاهی و نه درختی. تا چشم کار می‌کند، زمین تفتیده مشاهده می‌شود که در زمستان‌ها پرآب می‌شود و به علت نزدیکی سطح زمین منطقه با سطح دریا، زمین منطقه کشش جذب آب را ندارد و در مواقعی، آب در منطقه به ارتفاع چند سانتی‌متر جمع می‌شود.

اما درست از زمان شروع جنگ، این بیابان پُر از عارضه‌های مصنوعی مانند خاکریز، کانال و تپه‌های کوچک و سنگرهایی شد که با گونی‌های پُر از خاک ساخته شده بود. اگر به این چشم‌انداز، تانک‌های سوخته و نفربرهای منهدم‌شده را نیز اضافه کنید، تصویر امروز منطقهٔ پاسگاه زید پیش چشمان شما جان می‌گیرد.

پاسگاه زید، در دوران دفاع مقدس، به پاسگاه گارد مرزی عراق تبدیل شد و رزمندگان ما این پاسگاه را در جریان عملیات رمضان از چنگ دشمن در آوردند و تا روزهای پایانی جنگ، آن را در اختیار داشتند.

گرچه پاسگاه زید در عملیات رمضان بیشتر شناخته شد و یا تأکید عملیات رمضان بر این محور بود، اما این منطقه در عملیات دیگری مانند بیت المقدس، کربلای ۴ و ۵ و همچنین عملیات بیت المقدس ۷، یکی از محورهای درگیر به حساب می‌آمد.

محمد عزیزی یکی از جانبازان جنگ تحمیلی در خاطرات خود می‌گوید:

«در جریان عملیات بدر، ما به يك جاده رسیدیم که بعدها فهمیدیم اتوبان العماره است. نمی دانستیم باید چه کار کنیم. راست و چپ ما هم گردان و گروهانی وجود نداشت. تنها چیزی که به عقلمان رسید، این بود که با قرارگاه تماس بگیریم. این خبر را توی رادیو هم خواندند که بچه‌ها به جاده العماره رسیدند، اما به خاطر عدم الحاق از چپ و راست، به ما دستور دادند که به عقب برگردیم. در راه بازگشت، چون نمی‌خواستیم دوباره وارد هور شویم، منطقه را دور زدیم و به سمت شرق آمدیم. اما نمی‌دانم چرا از پاسگاه زید

سر در آوردیم. تا به خودمان آمدیم، در ایستگاه صلواتی، داشتیم چای داغ می خوردیم و از اتوبان العماره حرف می زدیم. نمی دانم، باور می کردند یا توی دلشان به ما می خندیدند.»^۱

اما مهم ترین چشم انداز این منطقه که امروز تا کیلومترها قابل مشاهده است، زیارتگاهی است که به یاد شهدای پاسگاه زید در عملیات رمضان بنا گردیده و هم اکنون نمادی از شهدای گمنام این منطقه مرزی به حساب می آید.

این زیارتگاه که به گفته بسیاری از زائرین حال و هوایی مخصوص به خود دارد، در اصل جایی است که تعدادی از شهدای عملیات رمضان در آن آرام گرفته اند. این شهداء در ابتدای میدان مین، که حفاصل نیروهای عمل کننده تا خطوط پدافندی عراق بود، ایستادگی کردند و هنگام عبور از معبری که تخریبچی ها به سختی و زیر حجم سنگینی از آتش دشمن موفق به زدن آن شدند، به شهادت رسیدند.

در زمان عملیات رمضان، عکاسی گمنام از این میدان مین عکس گرفته است که در آن تعدادی شهید و مجروح دیده می شوند. گر

۱. خاطرات شفاهی محمد عزیزی، گردان بلال لشکر ۷ ولیعصر،

چه این عکس ساعت‌ها بعد از عملیات و هنگامی که نیروهای خودی خط عراق را تصرف کردند، گرفته شده، اما به خوبی نشان می‌دهد که در شب قبل از آن، در این منطقه چه اتفاقی افتاده و شدت درگیری و مقابلهٔ نیروها تا چه اندازه بوده است.

گنبد نقره‌ای رنگی که در پاسگاه زید زیر نور خورشید می‌درخشد، در اصل در همین میدان مین بنا شده است. و حالا در میان يك خاکریز مثلثی بزرگ قرار گرفته که می‌تواند اندکی از حال و هوای روزهای دفاع مقدس را برای مخاطبانش به نمایش بگذارد.

□

خاکریزهای مثلثی، برای اولین بار در عملیات رمضان مورد استفادهٔ نیروهای عراقی قرار گرفت. دشمن بعثی، در مناطقی وسیع از پشت خطوط پدافندی خود، به منظور سد کردن راه رزمندگان اسلام، این خاکریزهای مثلثی را تعبیه کرده بود.

ضلع اصلی مثلث رو به ایران بود و در دو طرف آن تیربار و یا دولول ضد هوایی و تانک کار می‌گذاشتند. نحوهٔ کار خاکریزهای مثلثی به این شکل بود که نیروهای پیاده، از روبه‌رو وارد آن شده و توسط تیربارهای اصلی که در دو طرف بود و همچنین نیروهای دشمن که پشت دو ضلع دیگر پنهان شده بودند، غافل گیر

می‌شدند و هدف قرار می‌گرفتند. در وسط این مثلث هم میدان مین با مین‌های ضد نفر قرار داشت که عبور هر جنبنده‌ای را سد می‌کرد.

شهید حسن باقری، پس از عملیات رمضان، دربارهٔ این نوع خاکریزها گفته است:

«هر مثلثی، سه مثلث است. یک گوشهٔ مثلث را که تصرف می‌کنی، با تیربار هر دو سمت چپ و راست را می‌زند. ارتفاع خاکریزهای وسطی مثلثی هم نیم متر است. بنابراین، خاکریزی وجود ندارد که بشود پشت آن پدافند کرد؛ یعنی تیربار و تیر مستقیم تانک کاملاً بر آن تأثیر دارد. همین وضعیت موجب شده است که عراق بتواند خود را از کنار مثلثی‌ها به ما برساند. به هر حال، من این مثلثی‌ها را شوم می‌دانم.»^۱

در روزهای جنگ تحمیلی، وجود نقشه‌های هوایی و ماهواره‌ای، استفادهٔ رژیم عراق را از خاکریزهای مثلثی و نونی شکل در مناطق وسیع خطوط پدافندی خود مخصوصاً، پشت دروازه‌های شهر بصره به خوبی نشان می‌دهد.

در سال‌های میانی جنگ هشت‌ساله، عراق از ترس رخنه و

۱. فصل‌نامهٔ نگین، شمارهٔ ۵

تصرف مناطق دیگر توسط رزمندگان ایرانی، منطقه وسیعی از شلمچه و پاسگاه زید را به آب بست. این آبگرفتگی تا پشت خطوط پدافندی ما و در برخی مناطق تا نزدیک جاده اهواز - خرمشهر پیش آمد.

گرچه آبگرفتگی، مانع حضور و یا انجام عملیات از سوی ایران می شد و یا آن را با کندی و درنگ همراه می ساخت، اما عراق با این کار خیال ایرانی ها را نسبت به هجوم دوباره و عملیات در داخل خاک ایران راحت ساخت. چرا که ارتش عراق مبتنی بر نیروی زرهی بود و نیروهای زرهی در این آبگرفتگی، کارایی لازم را نداشتند.

در انتهای جنگ که عراق قصد حمله و تصرف دوباره خاک میهنمان را داشت، مبادرت به خشک کردن این آبگرفتگی ها کرد. دوباره از پس سال ها، در امتداد جاده شهید کاظمی، میدان های مین، موانع و سیم های خاردار، تابلونوشته هایی که راه تیپ ها و لشکرهای مختلف را نشان می داد و خیلی چیزهای دیگر، از آب بیرون آمد. این نشانه ها، برای کسانی که سال ها پیش پاسگاه زید را دیده بودند، مانند گنجینه ای قدیمی و باارزش، با خاطرات فراوانی همراه بود.

با پذیرش قطعنامهٔ ۵۹۸، پاسگاه زید مانند دیگر مناطق جنگی، از نیرو خالی شد و مرز به دست مرزبان سپرده شد. میدان‌های مین رفته رفته کشف و خنثی شدند و تانک‌ها و نفربرها به قصد تهیهٔ آهن به کارخانه‌های ذوب آهن برده شدند. اما یاد و خاطرهٔ مردانی که در این بیابان، ایستادگی کردند و از جان خود برای حفظ و حراست از این آب و خاک مایه گذاشتند، هیچ‌گاه فراموش نگشت.

پاسگاه زید، همه‌ساله در ایام نوروز میزبان هزاران هزار زائری است که برای مرور روزهای سخت جنگ در زیارتگاه شهدای عملیات رمضان گرد هم جمع می‌شوند و یاد و خاطرهٔ شهیدان را زنده نگاه می‌دارند.

۲ فصل دوم

گرچه تاریخ رسمی شروع جنگ ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ ثبت گردیده، اما طبق شواهد، از چند هفته قبل، تانک‌ها و نیروهای ارتش عراق در مرز با جمهوری اسلامی مستقر شده و آماده حمله بودند. در این میان، درگیری‌های پراکنده و تعقیب و گریز در برخی از مناطق جنگی، تنها قسمتی از این لشکرکشی زود هنگام است که رفته‌رفته جنگی تمام‌عیار را به ایران تحمیل نمود. ده‌ها گزارش از سوی شاهدان عینی و ساکنین محلی، حکایت از آن داشت که عراق پیش از شروع جنگ، مرزها را بسته و از جاهایی مانند، شلمچه و پاسگاه زید به خوبی مراقبت می‌کند.

چرا که این مناطق، حکم شاهراهی برای عبور نیروهای عراقی را داشت.^۱

عشایر و نیروهای محلی، برای مردم اهواز و خرمشهر، خبر از آمد و شد و دپوی جنگ افزار و نیروهای نظامی در مرز را می دادند و حتی گاه گاه با آنان درگیر می شدند. این اخبار مردم را نگران و مسئولین را به فکر چاره می انداخت. بی شک با یک یورش ارتش بعث از مناطقی مانند پاسگاه زید، شلمچه و کوشک شاهراهی مانند جاده اهواز - خرمشهر تحت کنترل و نفوذ عراق قرار می گرفت و این جاده، تمام نیازهای تدارکاتی و لجستیکی بعضی ها را در این محور برآورده می کرد.

شهید بهروز مرادی در قسمتی از خاطرات خود، به حضور بچه های خرمشهر در مرز، پیش از شروع جنگ اشاره کرده و می گوید: «بچه هایی مثل موسی بختور و محمد فرخان اسدی پیش از جنگ در درگیری مرزی با گشتی عراقی ها شهید شدند. بارها بچه ها تا مرز رفته و اوضاع را سنجیده بودند. می دیدند که عراق در حال لشکرکشی است. تعدادی از بچه ها، خاک آلود و خسته، خود

۱. به نقل از: خرمشهر در جنگ طولانی، مهدی انصاری، محمد درودیان، هادی نخعی، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۶۵

را به شهر رساندند. آن‌ها از مناطق مرزی پاسگاه زید می‌آمدند و از دست نیروهای عراقی فرار کرده بودند.^۱

با شروع جنگ، پاسگاه زید یکی از محورهای حمله دشمن بود. «در ابتدا، لشکر ۵ مکانیزه از سپاه ۳ عراق، با استفاده از محورهای زیر، اهواز و خرمشهر را مورد هجوم قرار داد:

۱. محور بصره - تنومه - کوشک - جفیر - اهواز

۲. محور بصره - تنومه - پاسگاه زید - پاسگاه کیلومتر ۲۵ -

ایستگاه حسینیه - پادگان حمید - اهواز

۳. محور بصره - تنومه - شلمچه - پل نو - خرمشهر.^۲

در روز یکم مهر، ارتش عراق حمله خود را به پاسگاه‌های مرزی از اهواز تا خرمشهر آغاز کرد. در همان اوایل صبح، در ساعت هفت و نیم صبح، پاسگاه‌های طلائییه و کوشک، در شمال پاسگاه زید به اشغال در آمد. اما مقاومت در پاسگاه کیلومتر ۲۵ که در مقابل پاسگاه زید عراق قرار داشت، ادامه یافت. تا روز بعد، پاسگاه‌های

۱. به نقل از خاطرات شهید بهروز مرادی. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به:

<http://tashohada.ir>

۲. تحلیلی بر وقایع صحنه عملیات خوزستان در سال اول جنگ، سرتیپ ۲ ستاد نصرت‌الله معین وزیری، تهران، سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس،

دیگر مرزی به ترتیب اشغال شدند و بعد از ظهر ۲ مهر، اولین خبرها از حضور ارتش عراق بر روی جادهٔ اهواز - خرمشهر به گوش رسید. ارتش عراق بدون کمترین درگیری، پیشروی در خاک ایران را آغاز کرد. به طوری که در روز ششم مهرماه به ۱۵ کیلومتری اهواز رسید. به این ترتیب، پاسگاه‌های کیلومتر ۲۵ و زید در پشت جبههٔ عراق قرار گرفتند و دیگر در گزارش‌های نظامی، کمتر خبری از آن‌ها ارسال می‌شد. ارتش عراق نیز سعی کرد با جاده‌سازی در این محور، جاده‌های خود را به جادهٔ اسفالت اهواز - خرمشهر وصل کند تا از این طریق بتواند بهتر و بیشتر نیروهای خود را تدارک کند. بعد از تهاجم همه‌جانبهٔ عراق، مناطقی مثل پاسگاه زید، برای نیروهای ایرانی جایی دست‌نیافتنی بود. چرا که این مناطق پشت جبهه و عقبهٔ دشمن محسوب می‌شدند. تا پیش از عملیات بزرگ فتح‌المبین، تنها گزارش‌های رسیده از پاسگاه زید، مربوط به نیروهای اطلاعات و عملیات است که برای تهیه نقشهٔ چینش و چگونگی استقرار دشمن در این مناطق وارد عمل شده بودند. در این زمان، گرچه ارتش عراق تا ساحل غربی رود کارون پیش آمده بود، اما هنوز تا آزادی پاسگاه زید، راه زیادی در پیش بود. در مرحلهٔ دوم عملیات بیت‌المقدس، قرارگاه‌های فتح و نصر

عملیات خود را از جاده اهواز - خرمشهر آغاز کردند تا به مرزهای بین‌المللی دست یابند. قرارگاه فتح در منطقه شمالی عملیات انجام می‌داد و قرارگاه نصر در منطقه جنوبی و نزدیک به خرمشهر. آن‌ها در صبح ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۱ به مرزهای بین‌المللی رسیدند. انتهای شمالی عملیات به پاسگاه کیلومتر ۲۵ ختم می‌شد و نیروهای خودی توانستند به ویرانه‌های پاسگاه برسند.

عراقی‌ها همچنان در شمال این منطقه (از ایستگاه حسینیّه تا پاسگاه کیلومتر ۲۵) حضور داشتند و همچنان که گفته شد، خاکریز دو متری آن، بهترین نقطه دفاع برای نیروهای خودی در سرتاسر این منطقه بود. نیروهای خودی، پشت خاکریزی که این دو منطقه را به هم وصل می‌کرد، سنگر گرفتند، اما ارتش عراق که نیروهای خود را در جنوب اهواز در خطر محاصره می‌دید، از سرتاسر این منطقه عقب‌نشینی کرد. بدین ترتیب، نیروهای خودی در سرتاسر خط مرزی، از شلمچه تا کوشک مستقر شدند.

در این عملیات، با این که تمام پاسگاه‌های مرزی خودی در مرزهای این منطقه آزاد شدند، ولی پاسگاه زید در خاک عراق قرار داشت و نیروهای خودی برای رسیدن به آن باید منتظر می‌ماندند.

□

بعد از تهاجم همه‌جانبهٔ عراق در ابتدای جنگ تحمیلی، اولین عملیات بزرگ و مطرح این محور، عملیات رمضان بود که نیروهای خودی در چالش جدی، به آن سوی مرزهای عراق پا گذاشتند. پس از عملیات بیت‌المقدس و عقب راندن ارتش عراق به پشت مرزهای بین‌المللی، ورود به داخل خاک عراق از موضوعات مهم بود. با این حال، عقب راندن توپخانهٔ دشمن، برای آن که دیگر نتوانند مناطق مسکونی ایران و همچنین محورهای مختلف را هدف قرار دهند و همچنین برانگیخته شدن غرور ملی پس از فتح خرمشهر و بیرون راندن نیروهای صدام از بیشتر مناطق درون خاک ایران، باعث شد عزم ملی برای تعقیب متجاوز وجود داشته باشد. عملیات گسترده در شرق بصره، شلمچه و پاسگاه زید، از آن رو عملیات رمضان نام گرفت که در شب‌های ماه مبارک رمضان انجام گرفت. این عملیات در بیست‌ویکم تیر ۱۳۶۱ آغاز شد و تا اواسط شهریور ماه ادامه پیدا کرد.

عملیات رمضان در چهار محور و پنج مرحله از سوی فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ارتش جمهوری اسلامی ایران طراحی گردید. ایران قصد داشت تا با عبور از خط مرزی بین‌المللی، یک زمین مثلث‌شکل به وسعت ۱۶۰۰ کیلومتر مربع را

آزاد کند و خود را به پشت دروازه‌های بصره برساند. منطقه عملیاتی رمضان، از شمال به کوشک و طلائییه و پاسگاه‌های مرزی در جنوب هورالهویزه، از غرب به رودخانه اروند و از جنوب تا شلمچه منتهی می‌شد. مهندسی عراق در غرب و شمال غرب بصره و تنومه، یک کانال به طول ۳۰ و عرض یک کیلومتر ساخته بود. این کانال، با پمپاژ آب و احداث موانع و کمین و سنگرهای تیربار، به عنوان مانعی اساسی و بازدارنده از هجوم احتمالی نیروهای ایرانی به سوی بصره تدارک دیده شده بود. همچنین در حین عملیات، در قسمت جنوبی منطقه، روبه‌روی شلمچه و پاسگاه زید، آب رها کرد تا از هرگونه تردد نیروهای زرهی و پیاده، ممانعت به عمل آورد.

در این باره، حاج محمد ابراهیم همت چنین گفته است: «دشمن در سرتاسر مرز، کانال احداث کرده بود. این کانال‌ها مارپیچی شکل بودند. جلوی هر کانال، دو ردیف سیم خاردار ریخته بود و در مقابل این دو ردیف سیم خاردار، عمق میدان مین دشمن به سمت مواضع ما حدود ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ متر بود که دشمن آن‌ها را در ۲۹ ردیف، در سرتاسر مرز ایجاد کرده بود و این‌ها بسیار وحشتناک بود. در طول جنگ، تا این زمان، سابقه نداشت که

دشمن در میدان جنگ، ۲۰ ردیف میدان مین با عمق ۱۰۰۰ متر ایجاد کند.»^۱

نیروهای بسیجی، بی‌پروا از استحکامات و قدرت ارتش دشمن، همچنان جبهه‌ها را پر می‌کردند. در حالی که عده‌ای گمان می‌بردند پس از بیرون راندن ارتش عراق از مرزها، نیروهای داوطلب مانند سابق جبهه‌ها را پر نمی‌کنند، اولین عملیات برون‌مرزی، یعنی عملیات رمضان، نشان داد که فرماندهان به لحاظ حضور نیروهای مردمی در جبهه‌ها، دغدغه‌ای نخواهند داشت.

وفیق السامرائی، از فرماندهان ارتش عراق، در بیان این مطلب در کتاب خاطرات خود، موضوع اعزام نیروهای ایرانی به جنگ را چنین تشریح می‌کند:

«یکی از مشکلات ارتش عراق در مواجهه با نیروهای ایرانی، تدارك اعزام این نیروها برای عملیات‌های بزرگ بود. ارتش عراق، با همه توان و امکاناتی که به خدمت گرفته بود، حریف موج انسانی که بعد از هر بار تبلیغ و اعزام نیروهای ایرانی برای پُر کردن جبهه‌ها می‌شد، نمی‌گشت و این برای فرماندهان ارتش بعث مسأله

۱. ضربت متقابل؛ کارنامه عملیاتی لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله ﷺ در نبرد رمضان از تیر تا پایان شهریورماه ۱۳۶۱، گلعلی بابایی، تهران، سوره مهر و لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله سپاه پاسداران، ص ۱۶۰

بغرنجی بود.»^۱

همچنین یکی از فرماندهان بلندپایه که توسط نیروهای ایرانی در سال‌های میانی جنگ اسیر شد، در این خصوص گفته است: «برای نیروهای تابُن دندان مسلح ارتش عراق، تنها یک چیز مسأله بود و آن یورش و هجوم بی‌وقفه و سراسری نیروهای ایرانی بود. وقتی رزمندگان ایرانی الله‌اکبرگویان پیش می‌آمدند و به سمت مواضع ما قدم برمی‌داشتند، دیگر توقف نمی‌کردند. نیروهای ما آن‌ها را هدف قرار می‌دادند، اما ایرانی‌ها همچنان می‌آمدند. نفر جلویی که می‌افتاد، نفر عقبی جایش را پُر می‌کرد. آن‌قدر راسخ بودند و مصمم قدم برمی‌داشتند که ایمانشان از همان جا احساس می‌شد. آدم پشت آدم و نیرو پشت نیرو همین طوری می‌آمدند و می‌آمدند. انگار که این آدم‌ها تمامی ندارند. و همین در دل نیروهای ما رعب و وحشت ایجاد می‌کرد.»^۲

وقتی اقیانوس انسان‌ها به تلاطم در می‌آمد، دیگر چیزی جلودارش نبود. گرچه از دید کارشناسان نظامی دنیا، این شیوه موج انسانی خواننده می‌شود، اما بی‌شک از بُعد معنوی، به جهان‌بینی و روش

۱. برگرفته از: ویرانی دروازه شرقی، وفیق السامرای، ترجمه عدنان قارونی، تهران،

مرکز فرهنگی سپاه پاسداران، ۱۳۷۳

۲. برگرفته از: جاده‌های خلوت جنگ، محسن مطلق

زندگی رزمندگان ایرانی بستگی داشت. نیروهای داوطلب بسیجی، نه برای جنگ که در اصل برای ارتقاء مقام و منزلت انسانی خود راهی جبهه می‌شدند و از انسانی چنین، کارهای عظیم بر می‌آید. در تابستان ۱۳۶۱، عراق از کمبود شدید نیروهای نظامی، به دلیل شکست‌های پی‌درپی رنج می‌برد. تنها یک سوم نیروی هوایی عراق قابل استفاده بود و الباقی در نبرد با ایران از کار افتاده یا نابود شده بود. اما صدام حسین، توانسته بود با اللقاء این نظریه که ایران برای اشغال گستردهٔ عراق آماده می‌شود، نیروهای خود را از نظر ذهنی برای مقابله آماده کند.

ارتش عراق، نیروهای بسیاری را در کنار مرز ایران مستقر نموده بود. در اطراف بصره، نقشه‌ای دقیق برای ایجاد سنگر و خاکریزهای مدرن کشیده بودند. میداین مین، سیم‌های خاردار حلقوی و میله‌های خورشیدی و همچنین خاکریزهای نونی شکل و مثلثی، همه و همه جزو موانع پیشرفته و مهم به حساب می‌آمدند. علی‌الخصوص خاکریزهای مثلثی، با شکل آرایش خاص خود، چالش جدی برای نیروهای ایرانی در عملیات رمضان بود.

همچنین عراقی‌ها میداین مینی را در این منطقه برپا کرده بودند که هنوز پس از گذشت سال‌ها از اتمام جنگ، جزو آسیب‌های

غیرقابل انکار این منطقه به حساب می‌آید.

پس از مشخص شدن طرح عملیات، پیام زیر از سوی قرارگاه کربلا، به قرارگاه‌های چهارگانه فجر، فتح، قدس و نصر صادر شد: «عملیات کربلای ۴ با نام عملیات رمضان، در ساعت ۲۱:۳۰ روز ۶۱/۴/۲۲ با رمز بسم الله القاصم الجبارین، یاصاحب الزمان علیه السلام ادرکنی آغاز می‌شود.»^۱

مهم‌ترین محور عملیات در عملیات رمضان، محور پاسگاه زید بود. این پاسگاه در عمق چهار کیلومتری خاک عراق داشت. قرارگاه فتح، در این محور مأموریت داشت تا با عبور از محور پاسگاه زید، خود را به کناره‌های کانال ماهی بچسباند و از شمال کانال، به سمت بصره و پل‌های بر روی رودخانه شط‌العرب پیشروی کند. سرتیپ محمدجعفر لهراسبی می‌گوید:

«نیروهای دشمن کانال بزرگی به طول ۳۰ کیلومتر و عرض یک کیلومتر احداث کرده بودند، به نام کانال پرورش ماهی. کانال در شمال بصره و شمال شط‌العرب احداث شده بود و مانع حرکت مستقیم نیروهای ما به طرف بصره و شهرک‌های مجاور نشوه و

۱. ارتش جمهوری اسلامی در هشت سال دفاع مقدس، جلد ششم، محمد جوادی پور، علی اکبر نیکفرد، یعقوب حسینی، تهران، دفتر سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران، ص ۶۴

تنومه بود. می‌بایستی در شمال این کانال، با نیروهای دشمن درگیر می‌شدیم و سپس آن‌جا را دور می‌زدیم و راه می‌افتادیم سمت بصره. عراقی‌ها در دو کیلومتری خط، خاکریز بلندی زده و اسمش را گذاشته بودند دژ. آن‌ها سر راه مانع مثلثی شکل بی‌شماری ایجاد کرده بودند و به فاصله‌های خیلی کم، ۵۰۰ متر تا یک کیلومتر، نیروها و ادوات‌شان را مستقر کرده بودند. از هر سمتی که به مثلثی‌ها حمله می‌کردیم، جلوی راه مان بسته بود و اگر به داخل آن‌ها هم نفوذ می‌کردیم، از همه طرف می‌افتادیم تو محاصره.

عملیات رمضان در شامگاه ۲۲ تیر ۱۳۶۱ با نفوذ نیروهای عمل‌کننده به مواضع دشمن آغاز شد. با شکسته شدن خط اول و برداشته شدن موانع و میدان‌های مین توانستیم به داخل مثلثی‌ها نفوذ کنیم و همان شب اول، با کمک بچه‌های جهاد و نیروهای خودمان، خاکریزهایی از خط دژ به پاسگاه زید و مثلثی‌ها احداث کنیم. زدن خاکریز تا ساعت ۸ صبح ۲۳ تیر ادامه پیدا کرد و توانستیم به سمت شمال منطقه، ۴ کیلومتر خط پدافندی ایجاد و جناح عملیات رمضان را با موفقیت حفظ کنیم.

پاسگاه زید سالم مانده بود و نشانه خوبی برای هدایت و

راهنمایی نیروهای خودی بود. هوای شرجی و داغ کلافه‌مان کرده بود. دشمن دیوانه‌وار کانال را گرفته بود زیر آتش.^۱ عملیات با این که شروعی توفنده داشت، اما در ادامه با مشکلاتی همراه شد. نیروهای قرارگاه فتح، با اشغال پاسگاه زید، به پیشروی خود ادامه دادند، اما قرارگاه‌های دیگر نتوانستند از خطوط عراقی‌ها عبور کنند. شهید علی صیاد شیرازی چنین گفته است:

«عملیات شروع شد و در همان شب اول، وضعیت مشخص شد. قرارگاه فتح در جناح وسط، با چنان قاطعیتی خط را شکست و رفت جلو که بعد از مدت کوتاهی، نیروهای ما در این قسمت به کانال پرورش ماهی رسیدند. یعنی حدود ۱۵ کیلومتر پیشروی کردند. در قسمت چپ، قرارگاه نصر همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، چون موانع خیلی سخت بود، نیروهای جمعی این قرارگاه، با تلفات سنگین متوقف شدند و نتوانستند جلو بروند و دستور داده شد که دیگر تک نکنند و قرارگاه نصر باقی بماند. در سمت میانی، قرارگاه فجر موفق شده بود دو رده از خط دشمن را بشکند. چهار پنج کیلومتر جلو رفته بودند. وضعیت‌شان خوب بود و کار

۱. مردان جنگ، خاطره محمدجعفر لهراسبی، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۷۸، صص ۱۴۱ - ۱۴۰

خودشان را کرده بودند. محور وسط (قرارگاه فتح) یکی از بهترین رخنه‌ها بود. رخنه‌ای که عرض آن حدود ۱۲ کیلومتر و عمق آن حدود ۱۵ کیلومتر بود.^۱

مهم‌ترین نکته‌ای که در عملیات رمضان وجود داشت، وضعیت جوی نامناسب و گرمای زیاد و پاتک‌های سنگین دشمن بود. یکی از بزرگ‌ترین درگیری‌ها در شب اول عملیات، در کنار میدان مین رخ داد که تعداد زیادی به شهادت رسیدند. مقبره‌ای که امروز در منطقه زید وجود دارد، در اصل یادمان شهدایی است که با رشادت فراوان و با کمترین امکانات در آن هوای گرم و طاقت‌فرسا ایستادگی کردند و پشت میدان مین به شهادت رسیدند.

همچنین حضور نیروها در میان خاکریزهای مثلثی چالشی جدید برای نیروهای ایرانی بود که تا پیش از آن تجربه نشده بود. علی‌ریعی یکی از فرماندهان گردان کمیل در عملیات رمضان، از آن روزها چنین یاد می‌کند:

«وقتی از قبل برای توجیه منطقه رفته بودیم، به این خاکریزهای مثلثی دقت نکردیم. مانده بودیم که عراقی‌ها برای چه در بیابان

۱. ناگفته‌های جنگ؛ خاطرات سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، تدوین احمد

خاکریز زده‌اند؛ آن هم نه در امتداد خاکریزهای دیگر و حتی نه در خط دوم و سوم. حتی به ضدهوایی‌ها هم دقت نکردیم. با خود گفتیم لابد آن‌ها را برای هوایما کار گذاشته‌اند. بیابان خدا را پر کرده بودند از خاکریز. حتی توی دلم گفتم لابد وقت و تجهیزات اضافی دارند. اما موقعی فهمیدیم این خاکریزها چه استفاده‌ای دارند که با تعدادی از بچه‌های گروهان یک، افتادیم در دام یک خاکریز مثلثی. چشم‌تان روز بد نبیند. تا آمدیم به خودمان بیایم، هفت هشت نفر نقش زمین شدند. اول کار حتی نمی‌دانستیم از کدام طرف می‌زنند. بعد تازه حواس مان جمع شد دو تا ضدهوایی دو لول که خیلی هم با ما فاصله داشتند، ما را دیده و زیر آتش گرفته بودند. غرش وحشتناکی داشتند. زمین زیر پای مان می‌لرزید.

نگاه کردن به تیرهای رسام، بیشتر ته دل آدم را خالی می‌کرد. سعی می‌کردیم بالا را نگاه نکنیم. تیرها دسته‌دسته می‌آمدند و بچه‌ها مثل برگ خزان می‌افتادند. بچه‌ها روی سر و تن هم افتاده بودند؛ زنده و شهید با هم. نمی‌دانستیم چه باید کرد. عراقی‌ها با خاکریزهای مثلثی‌شان، واقعاً ما را غافل گیر کرده بودند. دل را به دریا زدیم و حرکت کردیم. با بچه‌ها رفتیم روی مین؛

مین‌های کوچک گوجه‌ای و ضدنفر. تازه فهمیدیم در وسط مثلثی، میدان مین است. هم مین بود و هم سیم‌های خاردار و خورشیدی. با خود گفتم لابد جلوتر یک ازدها هم از خاک سر برخواهد آورد!»^۱

یکی دیگر از نیروهای حاضر در صحنه عملیات، منطقه را این‌گونه تشریح می‌کند:

«وقتی به اطراف نگاه می‌کردی، انگار همه را تیرباران کرده‌اند. هر جا را که می‌دید، یک نفر روی زمین افتاده بود. نه اشتباه نکنید، آن‌ها شهید نشده بودند. هوا روشن شده بود و شب قبل از آن، ما چنان درگیر بودیم که حالا از خستگی روی خاک افتاده بودیم و در اصل داشتیم استراحت می‌کردیم.

بعضی‌ها آن‌قدر خسته بودند که همان جا زیر نور خورشید خوابشان برده بود و حتی صدای انفجار خمپاره و تیر و ترکش هم بیدارشان نمی‌کرد. تا نزدیک ظهر، همان جا بودیم. چرا که میدان مین باز نشده بود و ما همچنان منتظر بودیم.

یک تخریب‌چی، در آن‌گرم، توی میدان مین دراز کشیده بود و مین‌ها را خنثی می‌کرد. و از طرف دیگر هم تیرهای تیربارچی

۱. علی ربیعی در مصاحبه با نگارنده

بی‌رحم عراقی بود که به طرفش می‌آمد. اما او آن قدر به کارش ایمان داشت که يك لحظه هم متوقف نمی‌شد.

در آن لحظه، به این فکر افتادم که از پشت خاکریز، نگاهی به دشت بیندازم. تا چشم کار می‌کرد، تانک و نفربر بود که داشت می‌سوخت و دودش به هوا می‌رفت. بوی دود و باروت، همه جا را برداشته بود.

خاکریز و سیم‌خاردار و میدان مین، همه جا بود. انگار تمامی نداشت. آدم با دیدن آن همه موانع، خوف می‌کرد. اگر ایمان بچه‌های ما نبود، واقعاً گذر از آن‌ها غیر ممکن بود.^۱

شهید علی صیاد شیرازی دربارهٔ پاتک‌های دشمن گفته است:
«در عملیات رمضان، اولین باری بود که دشمن در مقابله با ما، از دفاع متحرک استفاده می‌کرد. دفاع متحرک، مفهومی است که دشمن نیرویی را به عنوان نیروی احتیاط قوی در دست دارد، در جایی نگه می‌دارد که از آن‌جا، به سرعت عملیات تأخیری انجام دهد. مثلاً پیشروی ما کند یا متوقف شود و در جاهایی که ضعیف هستیم، به سرعت ضربه بزند. در حالی که دفاع می‌کند،

۱. برگرفته از خاطرات سردار عباس سرخیلی، خبرگزاری فارس:

دفاعش ثابت نیست. با استفاده از همین روش، دشمن توانست نیروهای قرارگاه فتح را به محض رسیدن به جناح راست منطقه عملیاتی، مورد هجوم نیروهای متحرک خود قرار دهد. این اولین باری بود که دشمن تاکتیک دفاع متحرک استفاده می کرد. یعنی یک تیپ به نام تیپ ۱۰ زرهی که مشهور هم بود، با تانک‌های پیشرفته‌تی ۷۲ از جناح راست آمد و شروع کرد به ضربه زدن. به طوری که یک تیپ از لشکر ۹۲ زرهی خوزستان که فرمانده آن سرتیپ شهید سیدعلی صفوی بود، کاملاً منهدم شد؛ همچنین تیپ ۸ نجف‌اشرف. این‌ها از جناح راست - محدوده خالی مانده قرارگاه فجر - توسط تیپ ۱۰ زرهی عراق ضربه خوردند و این دو واحد ما منهدم شدند. یعنی مرحله اول عملیات رمضان که تا عمق ۱۵ کیلومتری خاک دشمن رفته بودیم، عقب‌نشینی شد.»^۱

مهم‌ترین نکته‌ای که رزمندگان این عملیات به خاطر می‌آورند، تشنگی بی‌حدی است که در تمام طول عملیات آزارشان می‌داد. حسن رحیم‌پور که به عنوان امدادگر وارد عملیات شد، در این باره چنین گفته است:

«آفتاب بیداد می‌کرد و عرق باعث شده بود گرد و خاک روی

۱. ناگفته‌های جنگ؛ خاطرات سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، ص ۳۲۲

صورت‌م، تبدیل به گل شود و خشک شود که باعث آزارم می‌شد. خیلی وقت بود که تشنگی به سراغم آمده بود و حالا که کمتر عرق می‌کردم، خشکی پوست لبم را حس می‌کردم. رد و بدل شدن گلوله نسبت به روز گذشته کمتر شده بود. فقط گه‌گاه صدای دوری از توپخانه به گوش می‌سید.

با احتیاط راه می‌رفتم. در راه، با اجساد شهدای زیادی روی زمین مواجه شدم. بیش از یک ساعت در راه بودم، اما خبری از چادر فرماندهی نبود. من جهت را گم کرده بودم. آفتاب بی‌رحمانه و گرم و گرم‌تر، به صورت عمودی بر سرم می‌تابید. تشنگی کلافه‌ام کرده بود. حالا فقط به آب فکر می‌کردم و این که یک نفر، با دو پای شکسته، درون یک گودال، چشم به راه من است؛ برای نجات، برای برگشتن به زندگی و برای نوشیدن حتی یک درقمقمه، آب.

از یافتن چادر فرماندهی که ناامید شدم، تصمیم گرفتم همان راه را برگردم. دویست سیصد متر به گودال مانده، کنار یک دسته بوته، جسد دو شهید روی زمین بود. به امید یافتن قمقمهٔ آب، به طرفشان رفتم. اما در چند متری، راهم را کج کردم. وقتی رسیدم، جلال با دیدن من گفت: «چی شد؟»

گفتم: «هیچی. این جا را ترک کرده‌اند. کسی را ندیدم.»
گفت: «اما من صدای دریا و صدای رودخانه می‌شنوم. تو آب
پیدا نکردی؟»

با تلخی سرم را تکان دادم و گفتم: «نه، متأسفانه قمقمه همه
شهادایی را که سر راهم بودند، دیدم. قمقمه‌ها همه تشنه بودند!»
جلال تقریباً هذیان می‌گفت. تا نزدیکی سحر بیدار بودیم و
کم کم خوابمان برد. در تاریک روشن صبح، صداهایی بیدارمان
کرد. یکی می‌گفت: «خروپف می‌کنند، حتماً زنده‌اند.»
فارسی حرف می‌زدند. جلال نالان گفت: «چه جور هم
زنده‌ایم!»^۱

فرماندهان ایرانی سخت‌ترین نبرد را در اطراف پاسگاه زید پشت
سر می‌گذاشتند. چهار قرارگاه به طور همزمان عمل می‌کردند و
درگیری‌ها در غرب پاسگاه زید به اوج خود رسیده بود.

«در مرحله دوم عملیات رمضان، برای یکی از گردان‌های
عمل‌کننده حادثه‌ای پیش آمد. آن گردان در محاصره دشمن قرار
گرفته بود. در قرارگاه نصر، حسن باقری بیسیم رده گردان را هم

۱. فصل‌نامه فرهنگ پایداری، معاونت ادبیات بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های
دفاع مقدس، تابستان ۱۳۸۴

گوش می‌کرد. احساس کرد یکی از گردان‌ها زیادی پیش رفته و ممکن است به محاصره بیفتد. به فرمانده یگانش تذکر داد. همین‌طور هم شد و گردان به محاصره افتاد. شروع کرد به صحبت با فرمانده تیپ و پرسید: «الان کجا هستی؟» گفت که در مقر تیپ هستم. گفت: «باید بروی، از موانع عبور کنی، وارد صحنه نبرد شوی و این گردان را از محاصره نجات دهی و تا خودت نروی، این اتفاق نمی‌افتد. این گردان متوجه نیست و اگر بگویی در محاصره است، ممکن است دستپاچه شود و وضع را خراب‌تر کند.»

آن فرمانده تیپ استدلال آورد که نیازی نیست من بروم و دارم توپخانه را هماهنگ می‌کنم، کار دارم و... برای من عجیب بود؛ با کسی که حداقل دو سال بود شبانه‌روز در جنگ با هم بودند و همدیگر را خوب می‌شناختند، حکم کرد: «اگر همین الان از سنگرت راه نیفتی و به سمت خط نروی و این گردان را نجات ندهی، با تو برخورد می‌کنم. من الان می‌آیم آن‌جا، تو نباید در سنگرت باشی. یا می‌روی در محاصره و به همراه گردان شهید می‌شوی یا این که آن‌ها را از محاصره نجات می‌دهی. گردان محاصره شده در آن طرف و فرمانده تیپ زنده و سالم در این

طرف برای من قابل پذیرش نیست.»

آن چنان برخورد کرد که در سنگر فرماندهی قرارگاه نصر، همه رنگ‌شان پرید.^۱

مهم‌ترین درگیری‌های عملیات رمضان در نزدیکی پاسگاه زید اتفاق افتاد و بسیاری از تانک‌های ارتش دشمن، در نزدیکی و اطراف این پاسگاه منهدم شدند. به طوری که یکی از فرماندهان ارتش عراق، در خاطرات خود چنین آورده است:

«بالاخره از آن‌چه هراس داشتیم، اتفاق افتاد. ایرانی‌ها بار دیگر حمله خود را شروع کردند. حمله وسیع و برق‌آسای آنان باعث شد واحدهای ما که خاطرات تلخ شکست‌های پی‌درپی گذشته هنوز از ذهن‌شان زدوده نشده بود، در ساعات اولیه، توان مقابله با ایرانی‌ها و سد حمله آن‌ها را از دست بدهند.

علی‌رغم آن‌که توپخانه ما منطقه و بخش‌های عظیمی از مواضع ایران را زیر آتش خود برده بود، تا قدرت تحرک را از ایرانی‌ها سلب کند، آن‌ها همچنان به سوی بصره پیش می‌آمدند. چیزی نگذشت که گروه‌هایی از نیروهای ایرانی که خیلی ساده خطوط

۱. روزنوشت: یادداشت‌های روزانه شهید حسن باقری، تدوین احمد دهقان، تهران، مرکز نشر آثار شهید حسن باقری، ۱۳۹۲، ص ۱۴

دفاعی ما را شکسته بودند، خود را به بیابان‌های حاشیه شرقی شهر بصره رساندند. فردای روز حمله، یعنی ۲۳ تیر، درست زمانی که طرح‌های جدید دفاعی ما از یک سو و شرایط نامتعادل آب و هوایی منطقه، که نیروهای ایرانی را به ناگاه در توفان‌های غبار عظیم خود گرفتار ساخته بود، تقریباً همه چیز را به نفع ما تغییر می‌داد، فرمانی از مقرر فرماندهی منطقه برای ما مخابره شد و ما را واداشت تا سریع خود را برای حرکت به سوی پاسگاه زید مهیا کنیم. ما می‌بایست پاسگاه را دوباره از چنگ ایرانی‌ها در می‌آوردیم.

فرماندهان ما تقریباً درست تشخیص داده بودند. پاسگاه زید، دقیقاً قلب و مرکز ثقل میدان نبردی به حساب می‌آمد که به تازگی ایرانی‌ها گشوده بودند. به این ترتیب، اگر ما موفق به عقب زدن ایرانی‌ها از آن می‌شدیم، خیلی زود همه چیز تمام می‌شد و ایرانی‌ها مجبور می‌شدند دست از پا درازتر از معرکه عقب‌نشینی کنند. پاسگاه زید به این لحاظ از اهمیت زیادی برخوردار بود که بر مناطق حیاتی و استراتژیک منطقه اشراف کامل داشت.

بالاخره هر طور بود، با اکراه و ترس به راه افتادیم. طولی نکشید که به نزدیکی پاسگاه رسیدیم و به محض این که ایرانی‌ها متوجه حضور ما شدند، نبرد سختی آغاز شد. تانک‌ها و ادوات زرهی

ما، تقریباً دشت مقابل پاسگاه را پوشانده بودند و با شلیک بی‌امان گلوله‌های خود، پیش می‌رفتند و نیروهای پیاده‌مان هم از پی آنان. در آن لحظات مرگ و زندگی، در مقابل دیدگان وحشت‌زده ما، جز آتش و خون و انبوه جنازه‌های متلاشی‌شده و غرق به خونی که در جای جای صحنه نبرد افتاده بودند و لحظه به لحظه بر تعداد آنها افزوده می‌شد و هول و هراس ما را دوچندان می‌کرد، هیچ چیز دیگری خودنمایی نمی‌کرد. ستون‌های دود سیاه و غلیظی که یکی پس از دیگری از تانک‌های ما اوج گرفته، با سرعت خود را به سوی آسمان بالا می‌کشیدند، بذریاس و ناامیدی را بیشتر در دل ما می‌کاشت.

با این‌که ما تقریباً پیشرفته‌ترین تانک‌های دنیا را در اختیار داشتیم و افراد پیاده‌مان هم در پناه آنها در صحنه باقی مانده بودند، من با چشم‌های خودم می‌دیدم که ایرانی‌ها، با همان تعداد بسیار اندک تانک‌های قدیمی خود، چنان در مقابل خیل عظیم تانک‌های ما رجزخوانی می‌کردند و با پایین و بالا و از این سو و آن سو رفتن، تیرهای مستقیم‌شان را در دل تانک‌های ما می‌نشانند که باورکردنی نبود. با مشاهده این صحنه‌های ناامیدکننده، مطمئن بودم چنان‌چه وضع به همین روال ادامه پیدا کند، جز شکست

حتمی و احتمالاً انهدام همهٔ تانک‌ها، چیزی عاید ما نخواهد شد. خیلی تلاش کردیم تا با تغییر آرایش و اتخاذ تاکتیک‌های بدیع و نو، سرنوشت معركة را به نفع خود ورق بزنیم، اما دست به هر کاری می‌زدیم، شجاعت ایرانی‌ها آن را خنثی می‌کرد و باز هم همه چیز به نفع آن‌ها تمام می‌شد.

فرمانده لشکر که از دور شاهد شکست نیروهای زرهی خود بود، پی‌درپی با ما تماس می‌گرفت و مرا به هجومی دیگر تشویق می‌کرد. من هم که چاره‌ای جز اطاعت امر او نداشتم، یکسره با تانک خود از این سوی میدان به آن سو می‌رفتم و واحدهایم را که دیگر چیزی از آن‌ها باقی نمانده بود، به پیشروی ترغیب می‌کردم، اما با آتش دقیقی که از سوی تانک‌ها و موشک‌های آر.پی.جی ایرانی‌ها بر سر ما می‌بارید، نیروهای ما که می‌دیدند عاقبت ماندن در آن مهلکه جز مرگ نیست، یکی پس از دیگری سر تانک‌ها را به سوی پشت جبهه برگردانده، پا به فرار گذاشتند. فرمانده لشکر که با دوربین قوی‌اش تمام حرکات ما را زیر نظر داشت، دستور داد تا بدون کمترین اختطاری، تمام تانک‌های در حال عقب‌نشینی و فرار منهدم شوند. لحظاتی بعد، هنگامی که زبانه‌های سر به فلک کشیدهٔ آتش، آن تانک‌ها را در کام خود فرو برد، و ستون‌های سیاه

دود آن‌ها به دل آسمان کشیده شد، تمامی تانک‌های در حال فرار هم به خیل تانک‌ها و نفربرهایی که با آتش ایرانی‌ها منهدم شده و لاشه سوخته‌شان در میدان نبرد باقی مانده بود، پیوستند. در حالی که هیچ‌یک از خدمه آن‌ها مجال بیرون پریدن از آن‌ها را نیافتند و در میان شعله‌های سوزان آتش به زغال تبدیل شدند.

در این هنگام، نیروهای ایرانی با اتخاذ یک تاکتیک جدید، یک‌بارہ ما را دور زدند و تمام واحدهای زرهی ما را به گونه‌ای در حلقه محاصره به دام انداختند که هیچ راه گریزی از آن نمی‌یافتیم. حلقه محاصره‌ای که به دور ما کشیده شده بود و لحظه به لحظه تنگ و تنگ‌تر می‌شد، حدود ۲۰ کیلومتر ادامه داشت.^۱

عمده کارهای صورت گرفته در منطقه پاسگاه زید در مرحله دوم عملیات بود که با همان یگان‌ها و پشتیبانی دو تیپ دیگر در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۶۱ انجام شد. در این مرحله از عملیات، تعدادی از نیروهای دشمن کشته و عده‌ای نیز به اسارت درآمدند.

شهید محمدابراهیم همت نیز درباره گوشه‌ای از ماجراهای این مرحله از عملیات گفته است:

۱. فرشتگان خدا؛ خاطرات سرهنگ عراقی احسان المقدادی، ترجمه حمید محمدی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵، صص ۴۳-۴۱

«مأموریت واحدهای عمل کننده، رسیدن به انتهای کانال پرورش ماهی، احداث خاکریز در آن جا و برقراری خط پدافندی رو به شمال، یعنی پشت کانال و بالای آن، رو به غرب و سرانجام گرفتن این پل موجود بر روی کانال پرورش ماهی تعیین شده بود. شاید این حمله را بتوان بی سابقه ترین عملیات نیروهای ایرانی در طول جنگ دانست. تیپ ۱۴ امام حسین علیه السلام و تیپ ۸ نجف اشرف، شب حمله موفق شدند ۱۵ کیلومتر پای پیاده مسیرشان را طی کنند و برسند به اهدافشان؛ یعنی انتهای کانال پرورش ماهی. این ها آن شب جلو رفتند و تا انتهای کانال پیشروی کردند، اما همان بلایی که دو سه بار در عملیات فتح المبین و بیت المقدس بر سر ما آمد، این ها هم به همان بلا مبتلا شدند. نیرو جلو رفت و تا ۱۵ کیلومتر به عمق دشمن رخنه کرد و باز شد، اما جناح راست آن، پوشیده نشد. چرا؟ چون قرارگاه فجر نتوانست مانند قرارگاه فتح میادین مین را پشت سر بگذارد و وارد عمل شود. لذا یک تکه پاکسازی نشد و نیروهای قرارگاه فجر تا صبح پشت میدان مین گیر کردند. چون نیروهای قرارگاه فجر پشت میدان زمین گیر شدند، در نتیجه جناح راست نیروهای قرارگاه فتح پوشیده نشد. همین امر باعث شد تا بچه های قرارگاه فتح در آن جا اذیت شوند.

مرحله دوم عملیات رمضان به این ترتیب طراحی شد که مجدداً نیروها بروند، این خاکریز زده بشود و این جا اشغال شود. خب، مرحله دوم عملیات هم اجرا شد و پاکسازی منطقه طول کشید. طوری که عملیات به صبح کشیده شد و بچه‌ها چون در روز نمی‌توانستند آن جا کار کنند، به عقب برگشتند.»^۱

در مرحله سوم عملیات، در تاریخ ۳۰ مرداد ۱۳۶۱، نیروهای خودی با وسعت عمل بیشتری برای شکار و انهدام تانک‌ها و نفربرها وارد کارزار شدند. مرحله سوم از جنوب پاسگاه زید آغاز شد و نیروها به طور خیره‌کننده‌ای به درهم شکستن و تصرف مواضع دشمن پرداختند. رزمندگان اسلام توانستند در این مرحله مهم، در زمینی به وسعت ۱۸۰ کیلومتر مربع، نزدیک به ۷۰۰ دستگاه تانک و نفربر را منهدم و ۱۴ دستگاه تانک و نفربر دشمن را به غنیمت بگیرند.

مرحله چهارم عملیات رمضان در یکم شهریور ۱۳۶۱ از محور جنوبی منطقه عملیاتی یعنی شلمچه آغاز شد، اما به دلیل هوشیاری و آمادگی دشمن و همچنین استحکامات و مواضعی که تعبیه شده

۱. ضربت متقابل؛ کارنامه عملیاتی لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ در نبرد رمضان از تیر تا پایان شهریورماه ۱۳۶۱، صص ۱۶۱-۱۶۰

بود، راهی از خط نخست دشمن، به روی رزمندگان اسلام باز نشد. مرحله پنجم و پایانی که تلاش نهایی و اصلی این عملیات بود، در ۶ شهریور ۱۳۶۱ از شمال پاسگاه زید، حد فاصل دژ مرزی عراق و خاکریزهای مثلثی آغاز شد. در این مرحله ۱۳۰ دستگاه تانک و نفربر منهدم و ۱۱ دستگاه نیز به غنیمت گرفته شد و همچنین ۸۰۰ تن از نیروهای دشمن کشته یا زخمی شدند. آمار کل تلفات و خسارات وارده به دشمن در طول عملیات چند مرحله‌ای رمضان از قرار زیر است:

۱۰۹۷ تانک و نفربر دشمن منهدم شد و ۵۰ تانک و نفربر نیز به غنیمت نیروهای ایرانی در آمد. ۸۷۱۵ تن از نیروهای ارتش بعث عراق کشته، زخمی و یا به اسارت ما درآمدند.

جمهوری اسلامی ایران با اجرای این عملیات سیاسی نظامی، نشان داد که در نفوذ به خاک عراق و ادامه نبرد، تنها به دنبال خواسته‌های به حق مردم خود است. کارشناسان نظامی و تحلیل گران مسائل استراتژیک، قدرت زرهی برتر عراق و همچنین عدم ارزیابی صحیح ما از امکانات دشمن و تأخیر در شروع عملیات را از جمله عواملی می‌دانند که مانع رسیدن ما به اهداف کامل در نبرد رمضان شد. ذکر این نکته لازم است که پس از فتح خرمشهر، صدام سعی

داشت تا با عقب‌نشینی از برخی اراضی ایران، نبرد از میدان جنگ را به عرصه‌های سیاسی بکشاند و بدون آن‌که شرایط ایران برای صلح در نظر گرفته شود، با به دست آوردن وجهه صلح‌طلبی، هم ایران را وادار به پذیرفتن شرایط جدید خود کند و هم با نگاهی به چند ماه آینده که قرار بود میزبانی «کنفرانس سران غیرمتعهدها» و ریاست آن را عهده‌دار شود، شرایط دلخواه را به ایران تحمیل نماید. از طرف دیگر، ایران برای برگزاری کنفرانس غیرمتعهدها در بغداد دو راه بیشتر نداشت؛ یا در کنفرانس شرکت نمی‌کرد که ضررهای آن برای سیاست خارجی ایران جدی بود و یا اگر شرکت می‌کرد، با توجه به زمینه‌های مناسبی که در این کنفرانس وجود داشت، بعید نبود که با اقدامات برخی از کشورهای متنفذ، به نوعی شرایط عراق به ایران تحمیل شود.

اما با وجود عملیات رمضان، در این زمان محدود عراق نه تنها به اهداف خود نرسید، بلکه ایران با اتخاذ روشی مبنی بر تداوم نبرد تا تحقق شرایط خود و ناامن کردن عراق برای کنفرانس غیرمتعهدها و در کنار آن، تلاش‌های مؤثر دیپلماتیک، عراق را از میزبانی «هفتمین کنفرانس سران جنبش عدم‌تعهد» محروم ساخت.

شهید سرلشکر خلبان عباس دوران، در سی‌ام تیر ۱۳۶۱ یعنی

همان لحظاتی که هم‌زمانش در پاسگاه زید درگیر بودند، در حین بازگشت از عملیات بمباران پالایشگاه «الدوره»، در ضلع جنوبی بغداد مورد حملهٔ پدافند هوایی دشمن قرار گرفت و زمانی که دریافت هواپیما در حال سقوط است، تصمیم گرفت تا آنجا که می‌تواند حداکثر ضربه را به دشمن بزند. او از کمک خلبان خواست تا هواپیما را ترك کند و خود با هدایت هواپیما به سمت پالایشگاه، به استقبال شهادت رفت.

آزاده تیمسار خلبان منصور کاظمیان که همراه شهید عباس دوران در آن مأموریت بود، قصهٔ آن روز آسمان بغداد را این‌گونه نقل می‌کند:

«قرار ما بر این بود که ساعت پنج و نیم صبح کارمان را شروع کنیم. باید بدون هماهنگی با رادار و برج مراقبت پرواز کنیم، چرا که باید سکوت رادیویی رعایت می‌شد. نقشه این بود که با سه هواپیما تا مرز عراق برویم، یکی برگردد و دو تای دیگر وارد خاک عراق شوند و به سمت بغداد بروند.

به مرز که رسیدیم، ارتفاع مان را کم کردیم؛ از حدود ۱۵۰۰۰ پایی رسیدیم به پانزده متری زمین، برای این که رادار و سیستم موشکی دشمن ما را نگیرد. اولش که می‌خواستیم حرکت کنیم، توی دلم

می‌گفتم: «خدایا، اگر قرار است اسیر شویم، یک کاری کن هوایما نقص فنی داشته باشد.»

از قضا یکی از درجه‌ها خوب کار نمی‌کرد. اما عباس که عاشق رفتن بود، گفت این درجه مهم نیست! هوا که صاف است و ما دید خوبی داریم. به امید خدا می‌رویم و کار را تمام می‌کنیم. به دلم افتاده بود که یک خبری می‌شود. حدود پنج مایلی بغداد بودیم که متوجه شدیم باید از دیوار آتش ضدهوایی‌ها عبور کنیم. رد شدن از دیوار آتش کار خطرناکی بود. بعد از آن که وارد آسمان بغداد شدیم، دوران گفت: «موتور سمت راست مان آتش گرفته است.» نزدیک پالایشگاه آلدوره، با موشک‌های سام، شروع کردند به زدن ما. من هم با یک دستگاه که مخصوص از کار انداختن کنترل راداری موشک‌هاست، مشغول به انحراف کشاندن موشک‌های سام شدم. بعد از این که بمب‌ها را روی پالایشگاه ریختیم، دور زدیم و می‌خواستیم برگردیم که دیدم هوایما از پشت تا کابین آتش گرفته. به عباس گفتم آماده باشد که باید اجکت کنیم. علائم جلوی من را دود گرفته بود. همه این‌ها در چند ثانیه رخ داد و بعد من بیهوش شدم. وقتی به هوش آمدم، در وزارت دفاع عراق بودم و یک دکتر داشت گوشه لبم را که پاره شده بود، بخیه می‌کرد.

تازه آن جا بود که فهمیدم شهید عباس دوران چه کار متهورانهای انجام داده است.»^۱

محسن رضایی در مصاحبه‌ای، ضمن برشماری برخی معذوریت‌ها و محدودیت‌ها در تشریح اخلاق رزمندگان گفت: «خودداری ما از دست دادن به کارهایی است که دیگران آن را در جنگ اجتناب‌ناپذیر می‌دانند، ولی نمی‌توانیم آن کارها را انجام دهیم. حضور ما در ۱۰ کیلومتری بصره و با مقایسه بین ورود عراقی‌ها به خاک ایران، مشخص می‌شود که عراق با نابودی شهرهای ما شروع کرد، ولی ما در بیابان‌ها با ارتش عراق درگیر شدیم. در حالی که می‌توانستیم با انواع سلاح، جهنمی از آتش بر روی بصره درست کنیم. اما افراد غیرنظامی هدف ما نبوده و نیستند. و این تفاوت میان ما و ارتش عراق بود.

آن‌چه در عملیات رمضان مهم بود و خطوط برجسته را در تاریخ جنگ و انقلاب ترسیم نمود، گذشته از انهدام وسیع دشمن، اتخاذ استراتژی جدید تنبیه متجاوز و تصمیم‌گیری برای پیشروی به داخل خاک عراق بود. این امر در واقع، به معنی مقابله با تمامی فشارهای سیاسی تبلیغاتی دنیای استکبار بود و این معنا را به غرب تفهیم

کرد که جمهوری اسلامی، پس از پشت سر گذاشتن مرحله بیرون راندن متجاوز از سرزمین‌های اشغالی، مصمم به ادامه نبرد تا تحقق خواسته‌های به حق خود است.^۱

فصل سوم

بعد از عملیات رمضان تا پایان جنگ تحمیلی، اتفاق عمده‌ای در پاسگاه زید رخ نداد. آنچه بر این منطقه گذشت، در حد عملیات‌های ایزدایی و کوچك بود که توسط یکی دو گردان از سپاه یا ارتش انجام می‌گرفت. تثبیت خط پدافندی از سوی ایران و عراق، در این محور باعث شد تا یکی از خطوط پدافندی قدیمی و بی‌سر و صدا شکل بگیرد.

گرچه در عملیات‌هایی مانند، بدر، خیبر و یا کربلای ۵، در طرح کلی، فرماندهان نیم‌نگاهی هم به پاسگاه زید داشتند، اما از این منطقه دیگر به عنوان نقطه اصلی و محور عمده عملیات

استفاده نشد. به همین خاطر، جایی مرموز، با خاطراتی دور و دراز، فراموش شده و شاید کمی وهم‌انگیز باقی ماند. تا جایی که خاکریز پاسگاه زید، بچه‌های قدیمی‌تر جنگ را مانند عبادتگاه جذب خود می‌کرد و برای آنان که تازه پای بر این خاک می‌نهادند، مملو از معنویت و اخلاص بود.

معنویتی آمیخته با رمز و رازی که بیشتر بچه‌ها با قطره قطره خون خویش نثار این خاک کرده بودند. و جب به جب پاسگاه زید، پُر از ترکش و تیر و خون و گلوله بود. و این برای هر کسی که تنها چند قدم بر این خاک برمی‌داشت، مسجل می‌شد. و يك حس درونی، او را برای کشف این سرزمین به خود می‌خواند.

وقتی عملیاتی در کار نیست، رزمندگان بین ماندن در اردوگاه و دوره کردن آموزش‌های نظامی و یا رفتن به خط مقدم و حضور در سنگرها و کانال‌هایی که تنها چند متر با دشمن فاصله دارند، البته که خط مقدم را انتخاب می‌کردند. پاسگاه زید نیز به خاطر موقعیت خاص و همچنین تبادل آتشی که هر از گاهی میان دو طرف بود، یکی از جاهایی به حساب می‌آمد که رزمندگان در ایام سکوت جبهه‌ها که معمولاً بین دو عملیات بود، برای رفتن به آن سر و دست می‌شکستند.

شهید محمد قمصری که در ابتدای حضور خود در جبهه‌های جنگ، به عنوان نیروی پشتیبانی به منطقه رفته بود، در خاطرات خود می‌گوید:

«دعا می‌کردم که نیروی هر واحدی می‌شوم، نزدیک به خط مقدم باشد. چرا که حضور در منطقه عملیاتی و خط مقدم، خود به خود گناهان آدم را پاک می‌کند و آدم به واسطه فاصله کمی که از مرگ دارد، همه‌اش مواظب است که گناه نکند.»

محمد قمصری وقتی متوجه می‌شود که به لشکر ۳۰ زرهی مأمور شده و این لشکر در خط مقدم پاسگاه زید، نیرو دارد، سر از پا نمی‌شناسد. او در ادامه خاطرات خود می‌گوید:

«من به لشکر ۳۰ زرهی مأمور شدم. عقبه این لشکر در اردوگاه دارخوین انرژی اتمی بود و در خط پاسگاه زید هم تعدادی نیرو داشت. وقتی از دکل انرژی اتمی بالا می‌رفتی، می‌توانستی منورهایی را که در دوردست سمت غرب روشن می‌شد، ببینی؛ آن‌جا پاسگاه زید بود. جایی که برای دیدنش لحظه‌شماری می‌کردم.»

شب‌ها با بچه‌ها، بالای دکل انرژی اتمی می‌رفتیم و آن بالا، به سمت خط مقدم می‌نشستیم و زیارت عاشورا می‌خواندیم. وقتی

از دوردست، برق انفجار و صدای مهیب توپخانه دشمن می آمد، پیش خود می گفتیم که الان چه جان‌هایی که به سوی معبود پر کشیده‌اند. ۱»

در پاسگاه زید، طی سال‌های میانی جنگ، تیپ‌ها و لشکرهای سپاه و ارتش خط پدافندی داشتند. افرادی که به خط مقدم اعزام می شدند، هنگام فراغت از نگهبانی و یا مسؤولیتی که برعهده داشتند، اوقات خود را با کارهای مختلف پُر کرده و به نوعی خود را سرگرم می نمودند.

برای مثال، گردان‌هایی که در ایام نوروز در خط مقدم پاسگاه زید حضور داشتند، در سنگرها و یا عقبه خط، حتماً ایام عید را جشن گرفته و سفره هفت‌سین می چیدند.

شهید پرویز کلوشانی در خاطرات خود می نویسد:

«فروردین سال ۱۳۶۴ برای ما فراموش نشدنی است. ما در خط مقدم پاسگاه زید مستقر بودیم. هر چند خط مقدم بود و روبه‌روی ما به فاصله ۸۰۰ متری خط پدافندی دشمن بود، ولی خوب اوضاع بد هم نبود و می شد گفت روزگار خوشی داشتیم. به خصوص

۱. برگرفته از خاطرات محمد قمصری. به نقل از کتاب: دسته یک، تحقیق و تدوین اصغر کاظمی، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۵

موش‌های صحرائی مشکی‌رنگ که وقتی با سنگ و کلوخ از آن‌ها پذیرایی می‌کردیم، برمی‌گشتند و چپ‌چپ نگاه می‌کردند! باور کنید این موش‌ها به قدری قدرت داشتند که تله‌موش را تا چند متری با خود می‌بردند.

یکی دو روز به عید مانده بود. تصمیم گرفتیم سفرهٔ هفت‌سین درست کنیم. هفت‌سین ما با آنچه مردم در شهر درست می‌کنند، فرق داشت: سورهٔ یاسین، سکه، سنبه اسلحه، ساعت، سرنیزه، سفره و رزمنده‌ای به نام سعید بود که توافق کرده بودیم هنگام سال تحویل، بیاید و در سفره بنشیند! البته سعید گفته بود به شرطی می‌آید که از او پذیرایی کنیم، وگرنه هفت‌سین را تبدیل به شش‌سین می‌کند.

هوا بسیار دلپذیر بود و بوی بهار به مشام می‌رسید. عصرها با يك بلندگوی دستی، با عراقی‌ها گل‌گل می‌کردیم. همان‌طور که گفتیم، با عراقی‌ها فاصله‌ای نداشتیم.

ساعت‌های خاص قبل از غروب آفتاب، طلبهٔ جوانی می‌آمد و با بلندگو از عراقی‌ها می‌خواست که به ما ملحق شوند. او به زبان عربی به آن‌ها اطمینان می‌داد که در امان هستند.

از طرف دیگر، بلندگوی عراقی‌ها به زبان فارسی از ما می‌خواست

که به آن‌ها ملحق شویم. گویندهٔ عراقی می‌گفت که از گروه رجوی است و به عراق پناهنده شده و شرایط خوبی دارد و در رفاه است.

وقتی طلبهٔ جوان به او می‌گفت این رفاه تو به قیمت وطن‌فروشی چه ارزشی دارد، عصبانی می‌شد و از آن سوی خط، فحش‌های رکیک می‌داد و ما هم می‌خندیدیم.^۱

در بهار و تابستان سال ۱۳۶۴، عراق منطقهٔ پاسگاه زید را به آب بست. این آبگرفتگی تنها به پاسگاه زید محدود نمی‌شد و مناطقی از شلمچه و کوشک را نیز در بر گرفت. عراقی‌ها با پمپاژ آب و هدایت آن به سمت مناطق پدافندی که در دست رزمندگان ایرانی بود، قصد بستن راه نفوذ و عدم انجام عملیات در این مناطق را داشتند.

پس از عملیات بدر، عملیاتی در این منطقه طراحی شده بود. نیروهای خودی تونل‌هایی در زیر زمین به سمت مواضع دشمن حفر کردند. قرار بود رزمندگان از این تونل‌ها استفاده کرده و خود را به پشت مواضع ارتش بعث در منطقهٔ پاسگاه زید برسانند. اصرار

۱. برگرفته از خاطرات شهید کلوشانی، سایت شاهدان خوسار

عراقی‌ها، مبنی بر به زیر آب بردن منطقه، به خاطر لو رفتن این عملیات سری و غرق کردن همین تونل بود.^۱ به هر حال، این آب‌گرفتگی، جاده‌ها و سنگرهای بی‌شماری را از بین برد و یا غیرقابل استفاده کرد. نیروهای خودی مجبور شدند در مواضع جدید مستقر شوند و جبههٔ پاسگاه زید در سکوت فرو رفت. شهید محمد قمصری طی دیدار خود از پاسگاه زید در سال ۱۳۶۴، اوضاع منطقه را چنین توصیف می‌کند:

«ایستگاه صلواتی که روزی پُر از نیرو بود و رزمندگان با شور و نشاط در آنجا حاضر می‌شدند تا صبحانه یا عصرانه بخورند، سوت و کور بود. مقر تیپ ۷۲ محرم و لشکر ۳۰ زرهی و بسیاری از یگان‌های دیگر به زیر آب رفته بود. و از گورستان سربازان عراقی خبری نبود. انگار که آب همه چیز را شسته و با خود برده است. دلم به یاد آن روزها گرفت. می‌خواستم به گوشه‌ای بروم، بنشینم و گریه کنم. در همهٔ آن بیابان، یک نفر دیده نمی‌شد. تنها جاده و سنگرهای خط مقدم بیرون از آب بودند.

۱. مرحوم حاج بخشی در کتاب خاطرات خود به این تونل اشاره کرده و اذعان می‌دارد که چنین تونلی را از نزدیک دیده است. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: حاجی بخشی؛ خاطرات شفاهی ذبیح‌الله بخشی، مصاحبه و تدوین محسن مطلق، تهران، عماد فردا، ۱۳۹۰

دیده بان عراقی انگار که از دور همه چیز را زیر نظر داشت. گاه گاه خمپاره یا گلوله تویی از راه می رسید و منفجر می شد. از آن همه گردان و تیپ و لشکر، تنها چند تابلوی رنگ و رو رفته که پایه هایشان در آب بود، دیده می شد و صدای وزش باد در گوش انسان، سرود رفتن می خواند. دیگر هیچ کس در این جا باقی نمانده است.

با ناامیدی به سمت جاده رفتم و سوار يك جيب، متعلق به لشکر ۲۱ حمزه شدم و به سمت عقب برگشتم.^۱

کمی بعد، یعنی در زمستان ۱۳۶۴، عملیات والفجر ۸ در منطقه ای اجرا شد که به کلی از پاسگاه زید دور بود و اهدافی را در آن سوی اروند دنبال می کرد. گرچه نیروهای مستقر در جبهه پاسگاه زید، در جشن آزادسازی فاو، همسو با رزمندگان در جبهه فاو خوشحالی کردند و جشن گرفتند، اما آنها تنها شنونده اخبار این پیروزی بودند. با اتخاذ سیاست دفاع متحرك توسط ارتش بعث که بعد از سقوط فاو به فرمان صدام ابلاغ شده بود، کلیه محورهای منتهی به خرمشهر و جاده اهواز به خرمشهر، از جمله پاسگاه زید نیز به

۱. برگرفته از خاطرات شهید محمد قمصری. به نقل از کتاب: دستة يك، تحقیق و تدوین اصغر کاظمی

حالت آماده‌باش در آمدند.

در دفاع متحرك، به تلافی سقوط و از دست دادن فاو، ارتش عراق به دنبال انتقام و کسب برتری در جنگ، در پی اشغال بخش‌های حساس و استراتژیک از خطوط پدافندی ما بود، تا با تبلیغ و استفاده از این پیروزی‌ها، توان و روحیهٔ ازدست‌رفتهٔ نیروهای خود را بازسازی کند.

در این استراتژی، بی‌شک خرمشهر و مناطق اطراف آن نیز جزو اهداف بازبینی‌شده بودند، اما همان‌طور که عراق حساسیتی خاص روی شهر بصره و اطراف آن داشت، برای ایران هم خرمشهر و جاده‌های منتهی به آن و مناطقی مانند پاسگاه زید و شلمچه نیز جزو محورهای مهم محسوب می‌شد و تصرف این مناطق برای ارتش عراق کار چندان ساده‌ای نبود.

رژیم عراق روند تحولات جنگ در سال‌های گذشته و حفظ موقعیت دفاعی خود را ناشی از برتری تسلیحاتی و اطلاعاتی ارزیابی می‌کرد. بدین معنا که رزمندگان اسلام، پس از درهم شکستن خطوط دفاعی دشمن با برتری آتش توپخانه، قدرت زرهی و قوای هوایی ارتش عراق مواجه می‌شوند که این برتری مانع تثبیت مواضع تصرف‌شده می‌گردد. درک عراق از عوامل مؤثر در حفظ موقعیت

دفاعی در برابر ایران، آن‌ها را بیش از پیش به خرید تکنولوژی و سلاح و تجهیزات ترغیب می‌کرد.

محسن رضایی در مورد استراتژی ایران در انجام عملیات‌های مختلف می‌گوید: «سال اول جنگ، ما می‌خواستیم با شیوه دشمن حمله کنیم، لذا شکست خوردیم. سال دوم، جنگ جدیدی را آغاز کردیم که دشمن فکر آن را نکرده بود و پیروز شدیم. در سال سوم و چهارم، دشمن شیوه جنگ ما را فهمید و روی جنگ مطالعه کرد و با به‌کارگیری بمب‌های شیمیایی، جنگ بر علیه نیروهای پیاده را پیش برد. در سال پنجم رفتیم در هور قصد داشتیم که سریع به عقبه دشمن برسیم. جنگ در هور و مناطق باتلاقی، به ما فرصت می‌داد تا ابتکار عمل را به دست بگیریم.»^۱

در سال ۱۳۶۵، عملیات کربلای پنج در همسایگی پاسگاه زید، یعنی منطقه شلمچه، طراحی و اجرا شد. این عملیات به گفته کارشناسان نظامی، بزرگ‌ترین عملیات ایران طی هشت سال جنگ تحمیلی بود و سرنوشت سال‌های پایانی جنگ با همین عملیات رقم خورد.

۱. آغاز تا پایان (سالنمای تحلیلی): بررسی وقایع سیاسی نظامی جنگ از زمینه‌سازی تهاجم عراق تا آتش‌بس، تدوین و نگارش محمد درودیان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۸۰

منطقه عملیاتی شلمچه، در جنوب شرقی شهر مهم و استراتژیک بصره قرار گرفته و تقریباً نزدیکترین محور وصولی به این شهر به حساب می‌آید. این منطقه از شمال به آبگرفتگی جنوب پاسگاه زید، از شرق به دژ مرزی ایران و عراق، از جنوب به اروند و از غرب به کانال خروجی محدود است.

پاسگاه زید که پیش‌تر در عملیات‌های خیبر، بدر و حتی فاو، مورد توجه برای طرح عملیات ایزدایی و فریب دشمن بود، این بار به خاطر همسایگی با شلمچه، محور اصلی برای عبور نیروهای اطلاعات و عملیات و نزدیک شدن به عقبه شلمچه به حساب می‌آمد.

منطقه عمومی شرق بصره، به لحاظ اهمیت سیاسی نظامی آن، همواره جایگاه قابل توجه‌ای در اندیشه طراحان جنگ داشته است. فاصله زمانی فتح خرمشهر تا عملیات رمضان، جهت احداث و تکمیل موانع، مواضع و استحکامات مشهور به مثلثی و غیره، فرصت نسبتاً مناسبی به دشمن داد. اقدامات دشمن، دقیقاً مبتنی بر درک اهمیت بصره و جایگاه آن در استراتژی جمهوری اسلامی ایران و نقش این شهر در بقای سیاسی نظامی حاکمان بغداد بود. موانع، استحکامات و مواضع دشمن، توانست نقشی تعیین‌کننده در چگونگی و سرانجام عملیات رمضان، ایفا کند. نتایج عملیات

رمضان، به دست اندرکاران و فرماندهان نظامی خاطر نشان ساخت که لازمهٔ تداوم جنگ، اتخاذ تدبیر مناسب برای مقابله و خنثی کردن، و در غیر این صورت، اجتناب از مواجهه با استحکامات دشمن می‌باشد.

با اتمام عملیات کربلای ۵ و تثبیت خطوط پدافندی، بار دیگر شلمچه و همسایگان آن دیار، کوشک و پاسگاه زید نیز در سکوت و خاموشی فرو رفت و برای مدتی جنگ در این منطقه متوقف شد. اما هنوز تا پایان جنگ، راه درازی در پیش بود و هنوز شلمچه و زید، تشنهٔ خون و گلوله و فریاد بودند.

حمید شجاعی، از رزمندگان تیپ قمر بنی‌هاشم (علیه السلام) که همراه گردان خود در منطقهٔ پاسگاه زید به سر می‌برده است، در تشریح آن ایام می‌نویسد:

«چنان سکوتی به منطقه حکفرماست که انسان باورش نمی‌شود چند ماه پیش چه عملیات بزرگی در این جا جریان داشته است. حالا، صدای غرش خمپاره‌ها، جای خود را به زوزهٔ شغال‌ها داده‌اند و برعکس آن همه انفجار و درگیری، این باد است که در گوش ما نجوا می‌کند.

غروب‌ها، بالای خاکریز می‌نشینم و منطقه را نگاه می‌کنم. در

آن سوی آبگرفتگی، قایقی که در گل فرو رفته، سیم‌های خاردار و موانع خورشیدی پیداست و چند کوله‌پشتی و کوله آر.پی.جی دیده می‌شود که به احتمال زیاد، متعلق به شهداء است. همه چیز در حال پوسیدن و از یاد رفتن است.^۱

غروب پاسگاه زید، اما ناخودآگاه آدمی را به یاد کسانی می‌انداخت که از دژ گذشته و دیگر بازنگشته بودند. کسانی که می‌دانستی در این پهنه رفته و ناپیدا شدند، اما نمی‌دانستی که به کجا و یا تا کجا؟!

پاسگاه زید، سال‌های سال دست‌نخورده باقی ماند. ایستگاه صلواتی بود، دژ عراق و خاکریزهای دوجداره بودند، سنگرهای اجتماعی و آشیانه‌های تانک‌ها. حتی با نگاهی به پهنه دشت، می‌شد تانک‌های باقی‌مانده از عملیات رمضان را دید، اما منطقه از نیرو خالی شده بود.

عراق از ترس حمله سراسری نیروهای ایران، تا آن‌جا که می‌توانست و عوارض زمین اجازه می‌داد، همه جا را به آب بسته بود. بسیاری از سنگرها و مقر یگان‌های گوناگون، به زیر آب رفته بود و تنها تعدادی تابلو آهنی، زنگ‌زده و رنگ و رو رفته،

۱. خاطرات رزمندگان شهر نجف آباد. برگرفته از وبلاگ پاسگاه زید

می‌رساند که در کجا، چه تیپ و یا لشکری مستقر بوده است و یا مسیر کدام گردان، از کدام طرف است.

۴ فصل چهارم

همواره عملیات بزرگ در جبهه‌های جنوب طرح‌ریزی و اجرا می‌شد. در سال‌های پایانی جنگ، ایران به این نتیجه رسید که جنگ را به مرزهای شمال عراق ببرد.

از قضا، در جبهه‌هایی مانند کردستان، کارایی نیروهای پیاده بیشتر بود و ارتش عراق به خاطر داشتن تجهیزات زرهی، قدرت مانور کمتری داشت. از این رو، قوای ایرانی که متکی بر نیروهای پیاده عملیات‌ها را طراحی و اجرا می‌کردند، می‌توانستند از این امتیاز کمال استفاده را ببرند. فتح حلبچه و ارتفاعات مهمی که در منطقه دربندی‌خان بود، یکی از فواید این تصمیم بود.

تحرك نیروهای خودی در منطقه فاو و اجرای عملیات بزرگ سالانه در مناطق جنوب، سبب شده بود که دشمن توجه ذهنی و تمرکز نیروهای خود را به منطقه جنوب معطوف دارد. وضعیت فصلی در منطقه شمال نیز به گونه‌ای بود که دشمن با توجه به سوابق یورش‌های پیشین رزمندگان، امکان عملیات جدی و گسترده را پیش‌بینی نمی‌کرد.

در مجموع، این عوامل باعث غافل‌گیری دشمن شد. حتی پس از اجرای مرحله اول عملیات بیت‌المقدس ۲، دشمن همچنان از انتقال نیروی متناسب به منطقه امتناع می‌کرد.^۱

به‌رغم مشکلات بسیاری که برای اجرای عملیات در فصل سرما و یخبندان و در میان ارتفاعات صعب‌العبور غرب وجود داشت، تلاش‌های وسیعی به منظور فراهم سازی مقدمات عملیات انجام گرفت.

اما این همه تلاش انجام گرفته در ماه‌های پایانی جنگ نبود. موقعیت جدید نیروهای خودی در غرب و تأثیر ناشی از این وضعیت منجر به افزایش حساسیت دشمن و در نتیجه اقدام عراق

۱. برگرفته از گزارش همشهری از عملیات بیت‌المقدس:

برای بازپس‌گیری مناطقی مانند فاو شد. ارتش عراق از خلاء به‌وجودآمده در جنوب استفاده کرد و در اولین اقدام شبه‌جزیره فاو را از ایران پس گرفت.

با توجه به موفقیت ارتش عراق در بازپس‌گیری فاو، همچنین کوچ نیروهای ایرانی به غرب کشور و عدم‌تمرکز بر جبهه‌های جنوب، عراقی‌ها را واداشت تا نقشه شومی برای مناطقی مانند، پاسگاه زید، شلمچه و حتی خرمشهر بکشند.

آمریکا در حالی که فشارهای شدید و گسترده‌ای را روی ایران متمرکز کرده بود، متقابلاً سیاست‌های حمایت‌آمیزی را در مورد عراق اعمال کرد. تنها به این دلیل که از تأمین نظر ایران مبنی بر متجاوز خواندن عراق خودداری کند.

در همین وضعیت، در اولین ماه سال ۱۳۶۷، آمریکا مستقیم وارد جنگ شد و دو سکوی نفتی ایران در خلیج فارس را مورد حمله قرار داد. همزمان با آن، عراقی‌ها غافل‌گیرانه و پس از حمله گسترده شیمیایی به خطوط فاو، با سپاهی مجهز به این منطقه یورش برد. بدین ترتیب جمهوری اسلامی ایران در برابر آزمونی بسیار دشوار قرار گرفت.

سقوط فاو در عرض ۳۶ ساعت، پس از آن که دو سال و سه

ماه در اختیار ایران بود و در حالی که عراق از حضور عمده قوای ایران در غرب اطلاع داشت، با به کارگیری سلاح‌های شیمیایی و با استفاده از گاز خردل و سیانور انجام گرفت. وقوع این رخداد نظامی، به دلیل آشکار شدن برتری تسلیحاتی عراق و مهم‌تر از آن، احتمال پایان جنگ، بازتاب نسبتاً گسترده‌ای داشت.

برخی از تحلیل‌گران، بازپس‌گیری فاو را همانند زمان فتح آن در سال ۱۳۶۴ به منزله نقطه عطف و نشانه مرحله نهایی جنگ ارزیابی کردند.^۱

تایمز لندن نوشت: سقوط فاو تأثیر روانی خواهد داشت. همچنین شخصیت‌هایی مانند میتران رئیس‌جمهور وقت فرانسه با تأکید بر ضرورت خاتمه یافتن جنگ، گفت: این جنگ باید بدون برد و باخت خاتمه یابد. وزیر دفاع آمریکا گفت: آمریکا نمی‌خواهد ایران برنده جنگ باشد. گرومیکو وزیر خارجه شوروی گفت: بدون توجه به این که چه کسی جنگ را آغاز کرده است، این درگیری باید به فوریت پایان یابد. همچنین آشکار بود که آمریکا مخالف بر هم خوردن توازن در جنگ است.

۱. آغاز تا پایان (سالنمای تحلیلی): بررسی وقایع سیاسی نظامی جنگ از زمینه‌سازی تهاجم عراق تا آتش‌بس، تدوین و نگارش محمد درودیان

به هر حال امکانات فوق‌العاده، تجهیزات پیشرفته، کاربرد سلاح‌های غیرمتعارف و گسترش سازمان ارتش عراق، امکان طراحی و اجرای مانور گسترده با استفاده از شیوه‌های جدید را به عراق داده بود.

رژیم عراق با به‌کارگیری گسترده سلاح‌های شیمیایی و همچنین با همکاری نیروهای اطلاعاتی آمریکا که همه نقل و انتقالات رزمندگان اسلام را با ماهواره رصد می‌کردند و حمایت بی‌دریغ ارتجاع عرب، تهاجم خود را برای بازپس‌گیری مناطق از دست داده، آغاز کرد و با استفاده از استراتژی زمین سوخته، حملات خود را گسترش داد و بعد از شهر فاو، شلمچه و جزایر مجنون را تا نیمه اول خرداد ۶۷ به تصرف درآورد.

حالا حوادث و وقایع روزهای اول جنگ در شرف تکرار بود و بیم آن می‌رفت که حمایت همه‌جانبه غرب و کشورهای حامی صدام، ارتش عراق را دوباره روانه خرمشهر سازد.

دشمن در تداوم تهاجمات خود، در ساعت ۸ صبح ۴ خرداد ۱۳۶۷، حمله به منطقه شلمچه و پاسگاه زید را آغاز کرد. در این هجوم، منطقه جنوبی زید طی ۸ ساعت سقوط کرد؛ در حالی که نیروهای ما در این منطقه نسبت به فاو آمادگی بیشتری داشتند.

اکبر هاشمی رفسنجانی در یادداشت‌های خود نوشته است: «آقای رضایی اطلاع داد که دشمن در شلمچه و شاخ شمیران حمله را شروع کرده است. در شاخ دفع شده، ولی در شلمچه و پاسگاه زید درگیر هستیم.

از آن لحظه تا دو بعدازظهر، مرتب وضع جبهه را گزارش کردند. رفته‌رفته گزارش‌ها نشان می‌داد که دشمن خطوط را شکسته و پیش می‌آید. و بالاخره غروب اطلاع دادند که از کل منطقه عملیاتی کربلای ۵ عقب‌نشینی کردیم. قبول این که در چند ساعت این همه عقب‌نشینی کرده باشیم، مشکل بود. شاید تصمیم درستی گرفته بودند که نیروها را پشت خطوط بهتری مستقر کرده و با این کار، نیروها در يك مقاومت غیرعقلانه تلف نشوند.

اما قبول این مطلب از نیروهایی که همیشه پیروز میدان بوده‌اند، سخت است. ما همیشه مهاجم بودیم و خطوط ما برای دفاع تنظیم نشده است.

تاکتیک‌های نیروهای ما بیشتر تهاجمی بوده و حالا باید از پس دفاع برآیم.»^۱

۱. برگرفته از: پایان دفاع، آغاز سازندگی: کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۷، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، به اهتمام علیرضا هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۹

گرچه نیروهای مستقر در خطوط پدافندی پاسگاه زید و شلمچه آمادگی رویارویی با لشکر ویژه عراق و نیروهای گارد ریاست جمهوری را نداشتند، اما در روز تهاجم عراق، نبرد سنگینی در این منطقه جریان داشت.

سرهنگ ریک فرانکونا، وابسته نظامی آمریکا در عراق می گوید: «ما برای کمک به عراقی ها وارد شلمچه شدیم. برای آمریکا و شخص رییس جمهور وقت، ریگان، غیرقابل قبول بود که ایران برنده جنگ باشد. برای همین، هم در نوسازی ارتش عراق کمک کرده بودیم و هم در طرح هایی که دوباره برای عراق برگ برنده بود.»^۱

در حالی که ایران آماده می شد تا قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل را به عنوان معاهده ای برای پایان جنگ ۹۲ ماهه تحمیلی بپذیرد، نیروهای دشمن با پیشروی در خطوط ایران و اشغال برخی مناطق، وضعیت فوق العاده ای را به وجود آوردند. برای همین، باید امتیازاتی را که عراق قصد داشت با پیشروی و قبول حالت نه جنگ و نه صلح از ایران بگیرد، برگردانده و حداقل شرایط به سود ما متوازن

۱. برگرفته از مصاحبه نادر طالبزاده باریک فرانکونا. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به:

می‌شد. بر همین اساس، عملیات بیت‌المقدس ۷ که عملیاتی ویژه بود، در شلمچه و پاسگاه زید طراحی و اجرا شد.

بامداد ۲۳ خرداد ۱۳۶۷، عملیات بیت‌المقدس ۷ با رمز «یا اباعبدالله الحسین (علیه السلام)» در شلمچه و جنوب پاسگاه زید آغاز شد. حمید یکی از رزمندگان مالک، از آن شب چنین یاد می‌کند:

«بچه‌ها مشغول آماده شدن بودند، یکی نشسته بود و تجهیزاته‌ش را با نخ و سوزن محکم می‌کرد تا جلوی سر و صدا در موقع حرکت در شب را بگیرد. یکی دیگر مشغول نوشتن نامه و وصیت‌نامه بود. تعدادی از بچه‌ها هم داشتند پوتین‌هایشان را واکس می‌زدند. و البته پشه‌ها هم کار خودشان را می‌کردند. امان همه را بریده بودند. یکی به شوخی می‌گفت: «خدایا، ما را شهید کن تا از دست این پشه‌ها راحت شویم.»

رفت و آمد زیاد بود. از همه بیشتر، به چادر فرماندهی. یکی از بچه‌ها را دیدم که روی جاده خاکی به سمت اردوگاه می‌آمد. هر چه نزدیک‌تر می‌شد، بیشتر قابل تشخیص بود. او را شناختم. یکی از بچه‌های گردان بود که در عملیات قبلی مجروح شده بود. حالا زخم‌هایش التیام یافته و آمده بود که به عملیات بعدی برسد. يك‌راست به چادر فرماندهی رفت و خود را معرفی کرد. ما هم

برای استقبال، دورش جمع شدیم و گفتیم: «سید، دیر آمدی و زود هم خواهی رفت!»^۱

عملیات بیت المقدس ۷ در ساعات اولیه با پیروزی قاطع رزمندگان مخصوصاً در محور میانی همراه بود. اما با طلوع آفتاب و بالا آمدن خورشید رفته رفته اوضاع تغییر کرد.

جواد کربلایی، یکی از رزمندگان گردان کمیل از آن شب پرحادثه چنین می گوید:

«شب هم مانند روز گرم بود. شُرُشُر عرق می ریختیم. انگار هوا خیال خنک شدن ندارد. زودتر از عراقی‌ها، پشه‌ها دست به کار شدند. مثل تیر و ترکش می گزیدند و می سوزاندند. از روی جنازه چند عراقی پریدیم و رد شدیم و بعد به پشت خاکریزی رسیدیم که نزدیک سنگر کمین عراقی‌ها بود.

قبل از این که ما شروع کنیم، عراقی‌ها شروع کردند. تیر پشت تیر بود که می آمد و دست و سر و کله بچه‌ها را می درید. مسؤول گروهان خودش دوید و بقیه را به دنبال خود کشاند.

در آن تاریکی، معلوم نبود که داریم درست می رویم یا نه. فریاد الله اکبر بچه‌ها که بلند شد، عراقی‌ها پا به فرار گذاشتند و آن

تیربارچی سمج هم بالاخره تیربارش را رها کرد و رفت. اوضاع اما مشکوک بود. فکر می‌کردم که عراقی‌ها باید نقشه‌ای داشته باشند. این را وقتی فهمیدیم که هوا روشن شد.

خطوط روبه‌روی ما به طور کل خالی بود. تعدادی از بچه‌های گروهان دستغیب تا نزدیکی دریاچه ماهی رفتند. وقتی به یاد می‌آورم که در کربلای ۵ چه بر سر نیروها آمد تا یک متر جلو برویم و حالا کیلومتر کیلومتر راه باز بود و می‌توانستی تا نزدیکی بصره هم بروی، بیشتر مشکوک شدم.

وقتی چند تانک و نفربر عراقی از سمت راست مشغول آمدن به پشت جبهه ما بودند، فهمیدم که اوضاع خراب است. همان موقع مسؤول گروهان با عقب تماس گرفت و بعد دستور به عقب‌نشینی دادند.^۱ یکی دیگر چنین روایت می‌کند:

«نفس مان بالا نمی‌آمد. در شرایط عادی، آن‌همه راه را دویدن، همه انرژی آدم را می‌گیرد، چه برسد به آن شرایط و گرمای طاقت‌فرسا. دیگر آبی در بدن مان نمانده بود. قمقمه‌ها خالی بود و بچه‌ها تا آخرین قطره را یا خورده و یا به مجروحین داده بودند. پیش چشم چند نفر از تشنگی افتادند و دیگر برنخاستند.

۱. خاطرات شفاهی جواد کربلایی از رزمندگان گردان کمیل.

خودم هم داشتم سراب می دیدم. چشمانم تیره و تار شده بود. تنها چیزی که از درون به ما انگیزه می داد، فکر کردن به تشنگی یاران امام حسین علیه السلام در روز عاشورا بود.

ما زودتر از بقیه به خاکریز اصلی رسیدیم. اما عراقی ها خیلی از بچه ها را که در راه مانده بودند، قیچی کردند و به اسارت گرفته و با خود بردند.»^۱

«عطش» نام دیگری بود که بر روی عملیات بیت المقدس ۷ گذاشتند. در روزهای پایانی خردادماه و گرمای طاقت فرسای شلمچه و پاسگاه زید، شاید این بهترین نام برای نشان دادن تحمل و بردباری نیروهای ایرانی بود. تحملی که با خبر رسیدن دوباره نیروهای عراقی به پشت دروازه های خرمشهر، جایش را به غروری مقدس و عزمی آهنین می داد. اما تلاش و تحمل نیروهای ایرانی، در اوج مظلومیت و غربت، زمانی به اوج خود رسید که آفتاب نیمروز ۲۳ خرداد ماه به وسط آسمان رسید.

بیسیم چی یکی از واحدها، اوضاع نیروها را از پشت بیسیم با توجه به جدول رمز، این گونه توصیف می کند:

«تو قدر آب چه دانی! که در کنار فراتی. آزار و اذیت

۱. از خاطرات علی کلهر، یکی از رزمندگان گردان کمیل.

تك تیراندازهای دشمن از يك سو و گرمای هوا از سوی دیگر. پشت خاکریز خط مقدم هستند. بچه‌هایی که از عطش افتاده‌اند. بر روی بدن آن‌ها جای هیچ زخمی نیست. ما هم کم کم به همین سرنوشت دچار می‌شویم. در کل خط مقدم، يك جرعه آب پیدا نمی‌شود. عراقی‌ها که فهمیده‌اند اوضاع نیروهای ما چگونه است. می‌گویند: هر که دارد هوس کربُ بلا، بسم‌الله. اگر آب به نیروها برسد، تحمل می‌کنیم و جلوی عراقی‌ها را می‌گیریم. به جای تسلیحات، آب و یخ برسانید!»^۱

کسانی که در قرارگاه این حرف‌ها را از پشت بیسیم می‌شنیدند، گریه می‌کردند و به یاد سرور خود امام حسین علیه السلام بر سر و سینه می‌زدند.

در پاسگاه زید، نیروهای ایرانی که در محاصره نیروهای ویژه عراقی بودند، مجبور به عقب‌نشینی شدند. تلفات دشمن، اعم از اسیر، کشته و زخمی‌های عملیات بیت‌المقدس ۷، بالغ بر ۲۰۴۰۰ نفر برآورد شده است.

اما فرق عمده عملیات بیت‌المقدس ۷ با دیگر عملیات‌ها که در طول جنگ انجام پذیرفت، همانا تعداد کم نیروهای عمل‌کننده و

۱. وبلاگ شهید علی اصغر عباسی shalamcheh67.blobs.com

غربت و مظلومیتی بود که به جبهه خودی و گردان‌های بسیجی حاکم بود. بسیجی‌ها، عملیات مذکور را در محرومیت، نبود امکانات و با حداقل تدارکات و تسلیحات پیش بردند. در حالی که گردان‌های عراقی، غرق در تجهیزات مدرن و تسلیحات غربی، آمده بودند تا فجایع زمان اول جنگ را تکرار کنند.

روزهای پایانی جنگ، به گونه‌ای دیگر رقم خورد. گرچه تهدید عراق و پیشروی از برخی خطوط، نیروهای بسیجی را به جبهه‌ها گسیل کرد، ولی این نیروها، نه از لحاظ کمی و نه از لحاظ کیفی با آنچه در عملیات‌های بزرگ آزموده بودیم، قابل قیاس نبودند.

عملیات‌های پایانی، در اوج غربت و سکوت رقم خورد و فریاد هل من ناصر بچه‌های ما شنیده نشد. شاید سوز و گداز بعد از قبول قطعنامه و این که بسیاری از نیروها، درهای بهشت را که با ادامه جنگ باز می‌دیدند و حالا بر روی همه بسته شده بود، به همین خاطر بود. به خاطر این که روزهای پایانی جنگ را خوب درک نکرده و از آن سربلند بیرون نیامده بودند. به خاطر این که فریاد العطش بچه‌ها را در عمیات بیت‌المقدس ۷ شنیده و به یاری آن‌ها نرفته بودند و حالا با آتش بس و سکوت وهم‌انگیزی که به سرتاسر جبهه‌های جنگ حاکم شده بود، همه آرزوهای معنوی و عرفانی

خود را بر باد رفته می‌دیدند.

روزهای اتمام جنگ، برای کسانی که مانده بودند و به فیض شهادت نرسیده و گلچینی نشده بودند، روزهای سخت و جانکاهی بود؛ روزهایی که می‌بایست، در فراق یاران شهید خود با حسرت و درد سپری می‌کردند.

از این رو عملیاتی مانند بیت‌المقدس ۷ نه تنها برای به نمایش گذاشتن قدرت و توان نظامی نیروهای ایرانی، بلکه ملاک و معیاری برای ارزش معنوی و قدرت روحی این نیروها به حساب می‌آمد. برای همین تعدادی از فرماندهان، در پاسگاه زید، از نیروهایشان خواستند تا آخرین توان خود ایستادگی کنند. آن‌ها دوش به دوش نیروهای خود تا آخرین فشنگ جنگیدند و در حالی که خط مقدم در آتش و عطش می‌سوخت، حتی قدمی به عقب بر نداشتند.

برای این که بتوان بهتر از روحیات رزمندگان و فرماندهان آگاه شد، باید به نوشته‌های آنان رجوع کرد. شهید غلامرضا صالحی، قائم‌مقام لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله ﷺ، یک روز قبل از عملیات بیت‌المقدس ۷ چنین روایت کرده است:

«به آغاز عملیات نزدیک می‌شویم. فرصتی پیش آمد تا چند سطری سیاه کنم. قبل از هر چیز، بسیار خوشحال و راضی هستم

که خداوند توفیق عنایت فرمود تا یک بار دیگر موفق به شرکت در جهادی مقدس، آن هم در زمان و مکانی بسیار بااهمیت شوم. ان شاء الله که مورد رضایت خداوند قرار گیرد و این عملیات پیروزی‌های بزرگی برای عظمت و آبروی اسلام و انقلاب باشد. آنچه که در این زمان از هر چیز ضروری‌تر است که یادآوری شود، در رابطه با جنگ است. هر انسان آگاه و واقع‌بین و معتقدی خوب می‌داند که در این برهه از زمان، ما درگیر جنگی هستیم که هیچ راهی به جز مقاومت و به دست آوردن پیروزی نداریم. این هم امکان نخواهد داشت مگر این که به دور از شعارهای گذشته و سستی‌ها و بی‌تفاوتی‌ها و تردیدها، با قدرت و قوت و صلابت هر چه تمام‌تر و با به کارگیری همه امکانات کشور، به طور بی‌امان و بدون توقف جنگ را ادامه دهیم. برای دست یافتن به چنین شرایطی در کشور، باید تمام رهبران و پیشکسوتان و پرچمداران انقلاب که هنوز متعهد به انقلاب و اسلام هستند، در صف اول مبارزه قرار گیرند و به دنبال خود، با شور و جهش همگانی، چه از نظر اعتقادی، شرعی و چه از لحاظ ملی و شرافت انسانی، همه ملت را همراه سازند. قطعاً جوانان پیشرو، انقلابی و خط‌شکن باید بدون توجه به دنیاخواهی و درگیری‌های کاذب مادی، همانند

دوران انقلاب در صفوف خط‌شکن‌ها قرار گیرند تا به این حرکت الهی سرعت بیشتری بخشند. و آنان که به فکر زندگی و راحتی و آینده‌مادی خود هستند، در صورت عدم پیروزی هرگز روز خوش نخواهند دید و تا سال‌های آینده در اسارت و تهاجم دشمنان قرار خواهند گرفت. و از همه بالاتر، همه‌آرزوها و هدف‌ها نابود خواهد شد و آینده‌ای روشن برای انقلاب و جهان اسلام نخواهد بود. تنها راه پیروزی، چه در پیشگاه خداوند و چه در پیشگاه ملت و نسل‌های آینده، ادامه‌ی جدی جنگ و به صورت همه‌جانبه عمل کردن خواهد بود.^۱

بسیجی‌ها، در اوج مظلومیت، با لبان تشنه و بدن‌های خسته، ایستادند تا ثابت کنند با دستان خالی و نفرات کم هم می‌توان جلوی دشمن را گرفت و تا پای جان جنگید. تا فردا روزی بهانه به دست تاریخ و تاریخ‌نویسان داده نشود.

روزهای پایانی جنگ، از این رو با روزهای آغازین آن قابل مقایسه است که درست مانند همان ایام، دشمن برای گرفتن امتیاز و تضعیف روحیه‌ی نیروهای ایرانی، پا به رکاب شده بود. از این

۱. تک آخر؛ یادداشت‌های شهید غلامرضا صالحی، احمد دهقان، تهران، کنگره‌ی سرداران شهید سپاه و ۳۶ هزار شهید استان تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۸۷

رو، صدام دیکتاتور عراق که پیش از آن در قصر وحشت خود پنهان شده، دوباره در روزهای پایانی جنگ، به بصره آمده بود تا عملیات را شخصاً فرماندهی کرده، و زخمی کاری بر پیکر ایران اسلامی ما وارد نماید.

غافل از این که صلابت و ثابت قدمی رزمندگان اسلام، عراقی ها را مجبور به پذیرش و تمکین از قطعنامه ۵۹۸ کرد.

پاسگاه زید، يك بار دیگر در سکوت و هم‌انگیز خود فرو رفت و دیگر نه صدای سوت خمپاره و نه غُرش توپخانه، این سکوت را نشکست. رفته رفته حکایت این خاموشی، با یاد یاران سفرکرده عجین گشت و از آن داستانی پرافتخار و سر به مهر پدید آورد که در پهنه این دشت پراکنده است. عطر یاران شهید را از آسمان، از زمین و از شیارهای خشکی که در هر قدم از این خاک دیده می‌شود، می‌توان استشمام کرد.

پاسگاه زید در غربت و تنهایی برای همه ما، بسته به معرفت و آگاهی خود، ناگفته‌ها و ناشنیده‌ها دارد. حکایاتی که با سرازیر شدن گردان گردان از لشکریان خدا بر این خاک، آغاز و با پرواز ملکوتی‌شان از این جا به سوی جهان ابدی پایان یافت.

این روایات و خاطرات را باید از همین خاک پرسید؛ نسیمی

که گه گاه می‌وزد و گردبادی که از دوردست بر پهنهٔ این دشت می‌پیچد، و به پابوس مرقد شهدای گمنام در همین نزدیکی می‌آید، با ما سخن می‌گوید.

این جایگاه، همه‌ساله پذیرای هزاران زائری است که برای تجدید میثاق با فرزندان گمنام این آب و خاک، گرد هم می‌آیند و در برابر آن همه بزرگی و ایثار، سر تعظیم فرود می‌آورند. و می‌دانند که آن چه سال‌ها پیش بر این سرزمین گذشته و حالا قسمتی از تاریخ پُرافتخارمان را تشکیل می‌دهد، دورانی بی‌بازگشت اما قابل افتخار و اعتناست. دوره‌ای که می‌تواند برای همهٔ نسل‌ها و همهٔ انسان‌ها، سازنده و عبرت‌آموز باشد. تا از یاد نبرند که در چه زمانی و برای دست‌یابی به چه هدفی، کسانی بودند که از جان و مال و آبروی خویش برای حفظ و برقراری این خاک مایه گذاشتند. کسانی که وجودشان مایهٔ مباهات و افتخار بود و حالا پس از سال‌ها، روح بلند و چشمان نگران‌شان هنوز در پی برقراری ایرانی اسلامی، آباد و آزاد است.

منابع

- آغاز تا پایان (سالنمای تحلیلی): بررسی وقایع سیاسی نظامی جنگ از زمینه‌سازی تهاجم عراق تا آتش‌بس، تدوین و نگارش محمد درودیان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۸۰
- ارتش جمهوری اسلامی در هشت سال دفاع مقدس، جلد ششم، محمد جوادی‌پور، علی‌اکبر نیکفرد، یعقوب حسینی، تهران، دفتر سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران
- از خرمشهر تا فاو؛ تحلیلی نظامی، سیاسی از سیر چهار سال جنگ (تیر ۶۱ تا مرداد ۶۵)، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۶۹
- پایان دفاع، آغاز سازندگی: کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۷، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، به اهتمام علیرضا هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۹
- تحلیلی بر وقایع صحنه عملیات خوزستان در سال اول جنگ، سرتیپ ۲ ستاد نصرت‌الله معین وزیری، تهران، سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۴
- تک آخر؛ یادداشت‌های شهید غلامرضا صالحی، احمد دهقان، تهران، کنگره سرداران شهید سپاه و ۳۶ هزار شهید استان تهران، ۱۳۸۰

جاده‌های خلوت جنگ، محسن مطلق، تهران، سورۀ مهر، ۱۳۸۳

حاجی بخشی؛ خاطرات شفاهی ذبیح‌الله بخشی، مصاحبه و تدوین محسن مطلق، تهران، عماد فردا، ۱۳۹۰

خرمشهر در جنگ طولانی، مهدی انصاری، محمد درودیان، هادی نخعی، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۶۵

دستۀ يك، تحقیق و تدوین اصغر کاظمی، تهران، سورۀ مهر، ۱۳۸۵

روزنوشت؛ یادداشت‌های روزانه شهید حسن باقری، تدوین احمد دهقان، تهران، مرکز نشر آثار شهید حسن باقری، ۱۳۹۲

فرشتگان خدا؛ خاطرات سرهنگ عراقی احسان المقدادی، ترجمۀ حمید محمدی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵

ضربت متقابل؛ کارنامه عملیاتی لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله ﷺ در نبرد رمضان از تیر تا پایان شهریورماه ۱۳۶۱، گلعلی بابایی، تهران، سورۀ مهر و لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله سپاه پاسداران

مردان جنگ، خاطره محمدجعفر لهراسبی، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۷۸

ناگفته‌های جنگ؛ خاطرات سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، تدوین احمد دهقان، تهران، سورۀ مهر

ویرانی دروازه شرقی، وفیق السامرایی، ترجمۀ عدنان قارونی، تهران، مرکز فرهنگی سپاه پاسداران، ۱۳۷۳

فصل‌نامه فرهنگ پایداری، معاونت ادبیات بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، تابستان ۱۳۸۴

فصل‌نامه نگین، شماره ۵

گفت‌وگوی شفاهی با رزمندگان گردان کمیل

وبلاگ پاسگاه زید

<http://bilalbattalion.blogfa.com>

www.defapress.ir

www.farsnews.com

www.hamshahrionline.ir

www.hawzah.net

www.mashregnews.ir

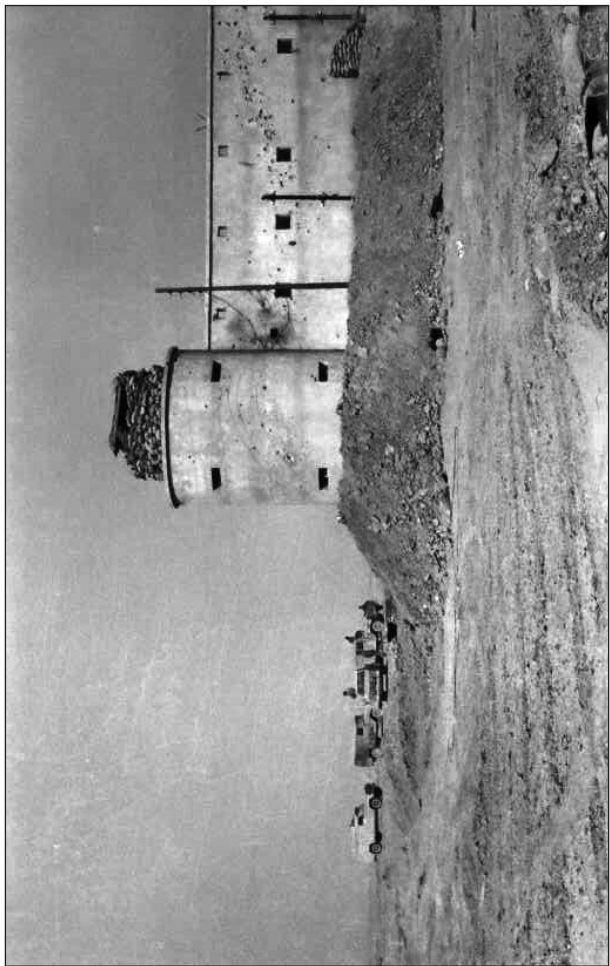
<http://patakht.blog.ir>

<http://shalamcheh67.blogfa.com>

<http://tashohada.ir>

www.tebyan.net

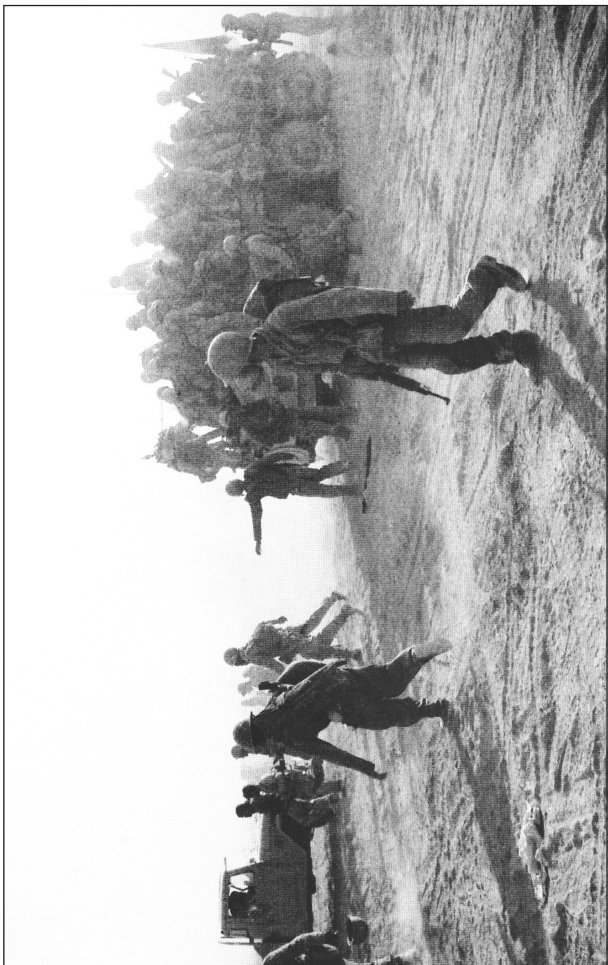




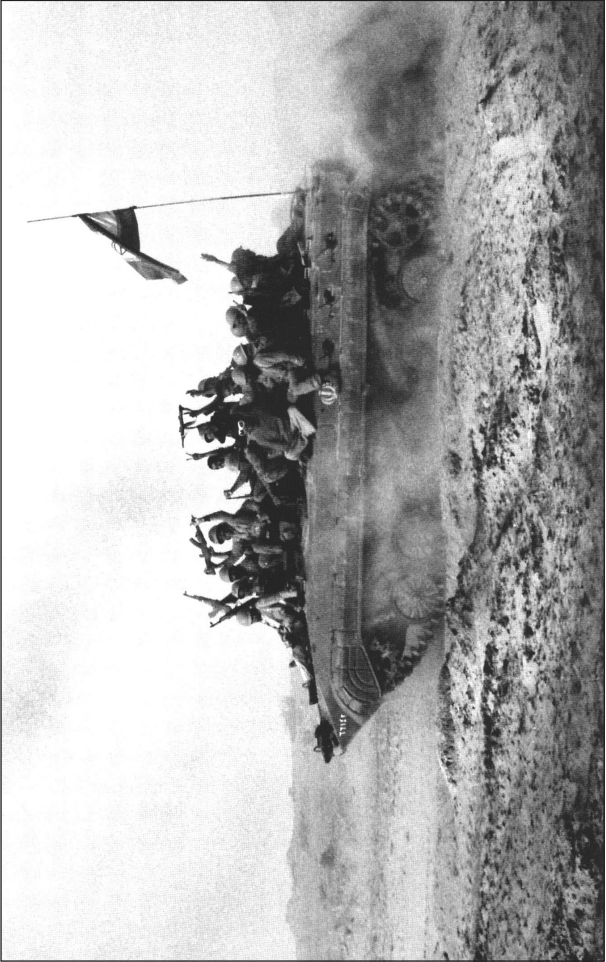
ساختمان پاسگاه زید



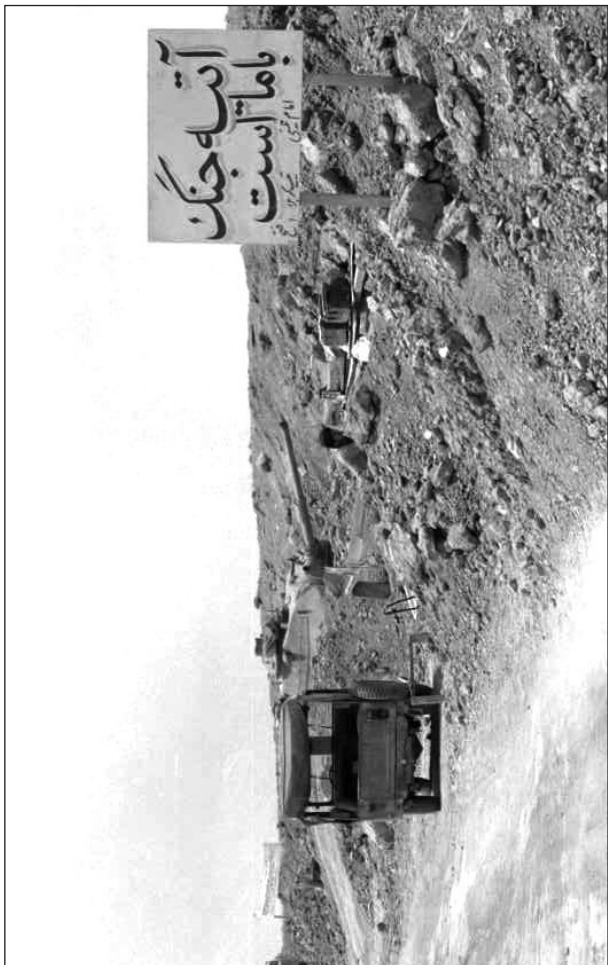
عملیات رمضان



عملیات رمضان



عملیات رمضان



عملیات رمضان



یادمان پاسگاه زید

از آسمان قطعه‌ای

از مجموعه کتاب‌های

<p>۱- ارونند • ۲- آبادان • ۳- خرمشهر • ۴- شلمچه ۵- طلائییه • ۶- هویزه • ۷- بستان • ۸- سوسنگرد ۹- دهلاویه • ۱۰- شوش • ۱۱- اهواز • ۱۲- دزفول ۱۳- دوکوهه • ۱۴- فکه • ۱۵- دشت عباس • ۱۶- چزابه ۱۷- زید • ۱۸- جزیره مینو • ۱۹- ابوقریب و شرفانی ۲۰- جاده اهواز-خرمشهر • ۲۱- گلف (پایگاه منتظران شهادت) ۲۲- شرق کارون</p>	<p>یادمان جنوب</p>
<p>۱- دهلران • ۲- میمک • ۳- مهران • ۴- نفت شهر ۵- گیلانغرب • ۶- پادگان ابوذر • ۷- سرپل ذهاب ۸- قصر شیرین • ۹- تنگه مرصاد • ۱۰- کرمانشاه ۱۱- پاوه • ۱۲- سومار • ۱۳- چنگوله و چیلات ۱۴- بازی دراز</p>	<p>یادمان‌های غرب و میانی</p>
<p>۱- سنندج • ۲- مریوان • ۳- بانه • ۴- سردشت • ۵- مهاباد ۶- دولتو • ۷- نوسود • ۸- بوالحسن • ۹- بلفت - دوپازا ۱۰- سیران بند • ۱۱- دارساوین • ۱۲- پیرانشهر ۱۳- اشنویه</p>	<p>یادمان‌های شمالغرب</p>